



اشارات دانشگاه تهران

۳۴۷

سه تراژدی کلاسیک

لوسید  
سین نا - سورنا

از

پی پر کرنی

اولین شاعر و تراژدی نویس هنرمند و نابغه دوره کلاسیک ادبیات فرانسه  
( قرن هفدهم میلادی )

ترجمه

دکتر عیسی سپهبدی

استاد دانشگاه

شماره ۲ از ترجمه فارسی شاهکارهای ادبیات جهان

بوسیله دانشگاه تهران و بونسکو

۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه



انتشارات دانشگاه تهران

۳۴۷

سه تراژدی کلاسیک

لوسید  
سین نا - سورنا

از

پبی پر کرینی

اولین شاعر و تراژدی نویس هنرمند و نابغه دوره کلاسیک ادبیات فرانسه  
( قرن هفدهم میلادی )

ترجمه

دکتر عیسی سپهبدی

استاد دانشگاه

شماره ۲ از ترجمه فارسی شاهکارهای ادبیات جهان

بوسیله دانشگاه تهران ویونسکو

۱۳۳۵

## پی پرثرفی (۱۶۸۴-۱۶۰۶) میلادی

کرنی بدون شک سرآمد شعرا و تراژدی نویسان دوره کلاسیک ادبیات فرانسه قرن هفدهم میلادی، یعنی دوره عظمت سیاسی و ادبی و هنری تاریخ فرانسه محسوب میشود. زندگانی وی در عین حال، نمونه ایست از افتخارات درخشان ویاس و حرمان و مدلت دردناک و عبرت انگیز. کرنی اول شاعر نابغه و هنرمندیست که با تألیف «لوسید» و نمایش آن در اواخر سنه ۱۶۳۶ نمونه کامل و سرمشق جامع تراژدی منظم کلاسیک را بروفق آداب و قواعدیکه تراژدی نویسان مشهور یونان و روم وضع نموده و در آثار خود بکار بسته بودند در زبان و ادبیات فرانسه بوجود آورد. گرچه «لوسید» هنگام اولین نمایش جار و جنجال عظیمی در بین اهل ادب و جامعه باذوق فرانسوی زمان ایجاد نمود و موجب آن شد که از طرفی پیروان و عاشقان هنر کرنی و از سوی دیگر مخالفان سرسخت او مدت زمانی نیروی قلم و بیان خود را برسم تحسین یا انتقاد و عیب جوئی بکار اندازند. لیکن سرانجام «لوسید» و کرنی هر دو از معرکه پیروز بیرون آمدند و سگه تابناک و بی نظیر تراژدی کلاسیک فرانسه مضروب گردید و مورد پسند و ستایش عامه قرار گرفت. بدنبال آن پیروزمندی کرنی بتألیف و نظم نمایش نامه های دیگری پرداخت که عالیترین آنها عبارتند از:

هوراس (Horace) ۱۶۴۰

سیننا (Cinna) ۱۶۴۰

پولیوکت (Polyeucte)؟ ۱۶۴۳-۱۶۴۱

رودوگون (Rodogune) ۱۶۴۴

نیکومد (Nicomède) ۱۶۵۱

سورنا (Suréna) ۱۶۷۴

و بسیاری آثار که در این مختصر مجال نام بردن و توصیف آن نمی‌باشد. اواخر عمر گرنی مقرون با حرمان و مدلت زائد الوصف میباشد که شرح آن بتفصیل در چاپ کامل این مجلد خواهد آمد. در این وجیزه بواسطه ضیق وقت، تنها بطبع و نشر ترجمه کامل «لوسید» بعنوان نمونه اکتفا نمود و ضمن تهیه و تکمیل ترجمه نمایشنامه‌های «سینا» و «سورنا» که مسوده آن موجود است مقاله جامعی نیز در باب شرح احوال و آثار شاعر و نویسنده مشهور فرانسوی چنانکه در شأن اوست با توضیحات وافیه در باره نمایشنامه‌های که ترجمه شده است به پیشگاه ارباب ذوق و ادب و علاقمندان بگلزار ادبیات فرانسه تقدیم خواهد نمود.

دکتر عیسی سپهبدی

استاد دانشگاه

تهران - دوشنبه هفتم آبانماه ۱۳۳۵

«LE CID»

لوسید

---

تراژدی

در پنج پرده

---

اثر

کرنی

(Pierre Corneille)

## قہرمانان و اشخاص تراژدی (Personnages)

اولین سلطان کاستیل (۱)	Don Fernand	دون فرنان
شاهزادہ خانم ولیعهد کاستیل (۲)	Dona Urraque	دونیا اوراک
پدر دون رودریگ	Don Diègue	دون دی یگ
کونت دو گورماس پدرشی سن	Don Gomès	دون گومس
خواستار و دوستدار شی سن	Don Rodrigue	دون رودریگ
عاشق و خواستار شی سن	Don Sanche	دون سانش
ازنجیب زادگان کاستیل	Don Arias	دون آریاس
	Don Alonse	دون آلونس
دختر دون گورماس	Chimène	شی من
ندیمہی شاهزادہ خانم ولیعهد کاستیل	Léonor	لئونور
ندیمہی شی سن	Elvire	الویر

غلام بچہی شاهزادہ خانم

صحنہی تراژدی : شہر سہویل - اسپانیا

(۱) فردینان اول ( Ferdinand I ) پادشاہ گالیس و کاستیل صاحب فتوحات  
بیشماری در خاک پرتقال و فاتح شہرہای تولد ( Tolède ) و ساراگوس  
( Saragosse ) و سہویل ( Séville ) در اسپانیا - متوفی در سال ۱۰۶۵ میلادی .

(۲) دونیا اوراک ( Dona Urraque ) یکی از دختران فرنان اول

(۳) شہر سہویل ( اشبیلیہ ) از شہرہای مشہور اسپانیا کہ در جلگہ پیناوررود  
گوادل کیویر بنا شدہ و در زمان فردینان اول مقر سلطنت طوایف  
افریقائی معروف بہ سور ( Les Maures ) یا سراکشی ہا بودہ است

## پرده اول مجلسی اول - شی من و الویر

شی من

الویر ، بگو بدانم آیا حقیقت را بدرستی بر ایتم گزارش میدهی و چیزی از گفته های پدرم را تحریف نمیکنی؟

الویر

تمام جانم هنوز از سخنان او مسرور و مسحور است. بانوی من ، رودیگ بهمانگونه و میزان که مورد مهر و محبت شماست طرف احترام و ستایشش پدر گرامی شما نیز میباشد. اگر خوب در چشمان او خوانده و دریافته باشم بشما خواهد فرمود و رخصت خواهد داد بعشقی و محبت رودیگ پاسخ شایسته ای بدهید

شی من

بیا جانم ، بمن باز گو چگونه دریافته ای که پدرم اختیار و انتخاب مرا مورد عنایت و تأیید قرار داده ، بمن بگو و تکرار کن تا چه حد میتوانم امیدوار باشم. بیا ، هر گز از گفتار توسیر نمیشوم. تکرار کن عزیزم ! بار الها روزی و دمی فرا خواهد رسید که بتوانیم عشق پنهان خود را به آزادی تمام و بدون دغدغه آشکار سازیم و همگان بگرمی و صفای آن واقف و آگاه شوند !؟ الویر ، پدرم در باب التماس و درخواست خواستاران من بتو چه گفت ؟ البته تو درباره ی تمایلات من نسبت به رودیگ چیزی نگفتی و سخنی بتصریح نراندی !؟

الویر

هر گز ، هر گز، من احساسات قلب شما را چنان توصیف کردم که بهیچ یک از آن دو تمایل خاصی ندارید و بدون آنکه آنرا

بنگاهی مایوس یادلگرم ساخته باشید درانتظاررأی پدرنشسته‌اید و بفرمان او کمر بسته. حسن احترام و اعتماد شما روح او را چنان شاد و مسرور ساخت که آثار آن در بشره‌اش ظاهر گشت. بانوی من، اکنون که آرزو دارید مکنونات ضمیر او را دریابید اینست آنچه در حال شتابزدگی درباره شما و آندو جوان بر زبان راند:

«بلی دختر من تابع وظیفه و تقوی است. و آن هردو لایق و برازنده او و هردو از خون و دودمانی عالی، شجاع و با وفا هستند. گرچه جوانند لیکن در چشمان آنها نور تقوی و شجاعت اجداد بزرگشان بخوبی میدرخشد. خاصه دون رودریگ در صورت و سیمایش همه چیز گواه پاکدلی و رادسردی است، جنگجویان در بین اجداد و سلاله او بی‌شمارند و همه صاحب امتیاز و افتخار. پدر سالخورده‌اش پهلوان فتوحات بینظیر، و چین‌های پیشانی‌اش گواه تابناک کارهای قهرمانی و دلیری‌های مشهور. من در ناصیه رودریگ بی‌تردید ارزش و شجاعت پدرش را می‌خوانم و دخترم، دختر دل‌بندم میتواند او را دوست بدارد و مرا شادناک سازد.»

آری، ولینعمت من پدر بزرگوارتان این کلمات زیبا را بر زبان راند و باشتاب سوی دربار شتافت. خیال میکنم دیگر در این حدیث در قلب شما تردیدی برای رجحان او باقی نمانده باشد. خداوند گارروی زمین - پادشاه شاد کام ما می‌خواهد سرب‌بی‌ممتازی برای فرزند خود تعیین کند و گویا این افتخار نصیب پدر بزرگوار شما خواهد شد. تصور نمیکنم با وجود شجاعت بینظیر و صفات ممتاز کسی بتواند با او در این منصب رقابت کند. داستان کارهای



قهرمانی وصیت دلیری او برای بر گزیدن او کافی است؛ دون رودریگ هم بسیار فرصت مناسبی بدست آورده و در این مقتضیات از پدر خود دون دی یگک تمنا کرده است در ختام شورای سلطنتی پیشنهاد مطلوب قلب شما را با کنت پدر شما در میان گذارد. اکنون دل شما مسرور و شادانک باشد و باراسی و خوشدلی منتظر نتیجه و تصمیم صحبت آنان بنشینید.

شی من

آه ، الویر ، باوصف این روح من در تشویش است و نمیتوانم لذت و سرور سزده تورا براحتی پذیره شوم و ادراک نمایم . گوئی هر لحظه ای از زمان آستن خطر یست و من در این خوشبختی بزرگ احساس نا کاسی عظیمی در سینه دارم .

الویر

خانم عزیز ملاحظه خواهید فرمود که تشویش و اضطراب شما بزودی زائل خواهد شد

شی من

باشد ، برویم ، هر چه بادا باد در انتظار نتیجه خشنود باشیم .

## مجلس دوم

شاهزاده خانم - لئونور ندیمه و غلام بچه

شاهزاده خانم

غلام ، زود برواز قول من به شی من بگو امروز مرا زیاده از حد در انتظار گذاشته و دوستی من از مسامحه او گله ها دارد  
(غلام بچه خارج میشود)

**لئونور**

بانو ، هرروز همینطوراست و هر روز با نگرانی بدنبال شی من  
میفرستید و هنگام گفتگو از عشق او پرسان و خواهان هستید !

**شاهزاده خانم**

بی دلیل نیست لئونور ، من او را بعشق آن جوان تربیت و تشویق  
کرده‌ام و خدنگ سوزنده عشق بدست من در سینه او نشانده شده  
است . بلی او رودریگ را دوست میدارد و بر هبری و تشویق من  
رودریگ توانسته است مرغ وحشی دل او را رام سازد . آری  
الویر پیوندی که بدست و آرزوی خودم پرداخته شده می‌خواهم  
میوه آنرا بشناسم و از فرجام نیک آن خرسند و دلشاد شوم .

**لئونور**

بانو ، سخن شما و نیت پاک شما را بخوبی درک میکنم ، لیکن  
چگونه است که باوصف موفقیت شایان و پیشرفت عشق در قلب  
آنان نیش غمی در دل دردناک شما نشسته و شما را رنج میدهد؟  
چه میشود که خوشبختی آن دو مایه عذاب و پریشانی شماست ؟  
با اینهمه ذوق و اشتیاقی که بفراهم آوردن شادمانی آنان در وجود  
شما هست غصه عمیقی در سینه دارید ! بانوی من شما را چه میشود !  
شاید بیش از اندازه مزاحم شده‌ام و حق کنجکاوی ندارم ، مرا  
بخشید و عفو بفرمائید .

**شاهزاده خانم**

آه ، لئونور ، گوش کن هرچه بیشتر غم خود را پنهان سازم بیشتر  
مرا می‌جود و عذاب میدهد . نزدیک تر بیا گوش کن ، گوش کن  
چگونه مقاومت کرده‌ام ، چگونه مبارزه میکنم ! بین و دریاب

چه حمله‌های خشمناک و چه امواج بنیان شکنی کاخ تقوای مرا  
فرا گرفته است، لئونور عشق سلطان جبار و قاهر یست و بهیچکس  
رحم نمیکنند! لئونور بدان و آگاه باش نجیب زاده‌ای را که در  
پناه خود گرفته‌ام و برای موفقیتش در عشق میکوشم، این جوان  
زیبارا خودم دوست میدارم و در آتش عشقش میسوزم!

**لئونور**

شما بانوی من! او را دوست میدارید!

**شاهزاده خانم**

بیا لئونور دستت را روی قلب من بگذار و دریاب چگونه در تلاطم  
و هیجانست و چگونه رب النوع و فاتح خود را می‌شناسد

**لئونور**

بخش بانو، هزار معذرت و پوزش اگر از دایره سجود و احترام  
قدم بیرون میگذارم و شمارا بسبب این عشق سلامت میکنم. ولی  
شایسته نیست شاهزاده خانمی تا این حد خود را فراموش کند و  
به نجیب زاده‌ای عشق بورزد! شاه چه خواهد گفت و چه خواهد  
اندیشید، و تمام کاستیل درباره شما چه قضاوت خواهند کرد؟  
آیا هنوز بخاطر دارید که از چه اصل و نسب بهره دارید و زاده  
کدام دودمان و سلسله هستید؟

**شاهزاده خانم**

آری لئونور بجدی افکارم روشن است که قبل از سقوط در وادی  
بدنامی و فراموش کردن سلسله و دودمان شاهی، خون خودم را  
بدست خود خواهم ریخت. بتو میگویم که ارواح بزرگ و زیبا  
بفضیلت عشق برازنده‌اند و حق دارند شعله آنرا در سینه خود

بیفروزند. ولی اگر من میخواستم با احساسات نا بجای خود تسلیم  
شوم هزار سر مشق و نمونه مشهور و تاریخی برار هبری کرده بود.  
ولی هرگز براهی نخواهم رفت که شرف دودمان مرا لکه دار  
سازد، و سوسه و غلبه هوس همت و پایداری مرا درهم نخواهد  
شکست و همواره بخود میگویم که چون از خون پادشاهانم جز  
شاهزاده یا پادشاهی مطلوب و بر ازنده من نخواهد بود.

آری لئونور، وقتی دریافتم که رأیم سست میشود و همتم  
راه ضعف و سقوط میپماید آنچه را که خود جرأت گرفتن نداشتم  
بخشیدم و واگذاردم. آری، بدین سبب شی من را دربند و زنجیر  
عشق او کشیدم. آتش عشق آندورا تیز کردم تا خود از سوزش  
آن رهائی یابم. اینک در شگفتی مباش اگر روح معذب و داغدار  
من ناشکیبا در انتظار وصلت و عروسی آندو بسر میبرد، تو اکنون  
بخوبی در مییابی که آرامش روح من در گرو این واقعه است. اگر  
عشق بامید زنده است و بتاری شدن آن سپری میشود و بهلاکت  
میرسد، همچنین عشق آتشی است که با تمام شدن سوخت و همیشه  
فروسی نشیند و خاموش میشود.

با وجود سختی و ناگواری که بردل من میگردد اگر هر آینه  
شی من بوصولت رود ریگ در آید نهال امید من بخشگیدن خواهد  
گرائید و جان من از بیماری شفا خواهد یافت.

آه الویر چه بگویم! با این همه قلبم میسوزد و شکنجه دل من  
از اندازه بیرونست! زیرا رود ریگ تا روز وصلت باشی من محبوب  
قلب منست. هر چند برای از دست دادن او تلاش میکنم ولی

دل من از حسرت خونست. آری لئونور، اکنون سبب زاری دل من و غصه دردناک من بر تو آشکار شد و بر از من پی بردی و آشناسدی! روح من اکنون بدونیم تقسیم شده. اگر همتم بلند است قلبم در التهاب و سوزش است. خلاصه، این وصلت بسر نوشتن من بسته است، از آن هر اسنا کم و هم بدان راغب. لیکن نمیدانم چه اندازه آرامش روح من کمک خواهد کرد. اینجاشرف و عشق در برابر هم نشسته اند و من هر دو را دوست دارم، از بود و نبود آن یکسان رنج میبرم و پیریشانی قلب من اکنون بی نهایت است.

### لئونور

فرزانه من، بانوی من، پس از این همه چیزی ندارم به شکوه های شما بیافزایم جز آنکه با درد و رنج دل شما دمساز شوم و ناله کنم ساعتی پیش شمارا ملامت کردم اکنون بحال شما میگیریم. ولی ایمان دارم که در این بیماری لذت بخش و سوزان همت بلند و تقوای شما بحمله های عشق چیره خواهد شد و روح شما بساحل آرامش خواهد رسید. فضیلت شما و دور زمان بشما مدد خواهد کرد. آسمان منبع فیض و عدالت است و وجود نازنین شمارا ازین عذاب و شکنجه نجات خواهد بخشید.

### شاهزاده خانم

آری، بهترین و بالاترین امیدواری من اینست که امید را از دست بدهم.

### غلام بچه

شاهزاده خانم، بفرمان شما شی مین رخصت شرفیابی میخواند

### شاهزاده خانم (خطاب به لئونور)

لئونور ، برو با او صحبت کن ، اورا مشغول کن و مرا لختی راحت بگذار

### لئونور

بانوی من مگر میل دارید در عالم خیال و تشویش بمانید ؟

### شاهزاده خانم

خیر ، لئونور با وجود ناراحتی می‌خواهم برای تغییر چهره خودم فرصتی داشته باشم . برو ، بدنبال تو خواهم آمد

(سپس با خود به تنهایی)

بار الها، مرا دریاب ! درمان خود را از چه می‌جویم، خداوندا درد مرا تسکین بده تا لختی بی‌سایم ، آرامش و شرافت مرا بمن باز ده، من خوشبختی خود را در خوشبختی دیگری می‌جویم . خداوندا تو میدانی که این وصلت برای هر سه‌ی ما واجبست . از تو می‌خواهم و بدر گاه تو استغاثه میکنم که زودتر موجبات آنرا فراهم کنی یا اینکه روح و قلب مرا قوی‌تر سازی . اگر بزودی پیوند این دو عاشق و معشوق بهمسری و زناشوئی منجر شود من از بندهای گران نجات خواهم یافت و عذاب و شکنجه من فرو خواهد نشست و زائل خواهد شد .

اکنون برویم دیر نکنیم، بلکه با صحبت شی من آلام ما قدری تسکین یابد و آبی بر جگر سوخته ما افشانده شود

مجلس سوم

گنت - دون دی دیگ

گنت

بالاخره شما پیروز شدید و عنایات شاهانه شما را بمنصبی مفتخر ساخت که تنها برازنده من بود. شما از امروز مر بی شاهزاده کاستیل هستید.

دون دی یگ

افتخاری که امروز نصیب من و دودمان من گشت نشانه عدل و نصفت پادشاه است. همه امروز دریافتند که سلطان ما خدمتگزاران را پپاس خدمات گذشته پاداش میدهد و مینوازد

گنت

شاهان هر چند بزرگ و جلیل القدر باشند با ما تفاوتی ندارند و مانند دیگر آدمیان ممکن است در معرض خطا و اشتباه قرار گیرند، انتخاب امروز بدرباریان ثابت کرد که پادشاهان منزلت خدمتگزاران و شجعان را بدرستی نمی شناسند و قدر خدمات زمان حاضر را از مدنظر دور میدارند

دون دی یگ

دیگر بس است، خواهش میکنم از امتحانی که امروز روح شما را بر آشفته سخنی نگوئیم، چه بسا ممکن است لطف و عنایت مخصوص سلطان نیز در این انتخاب بموازات شرف و لیاقت من تأثیر داشته باشد. لیکن همه ما باید پپاس حرمت اراده مطلقه و لینعمت خود را نگاهداریم و در آنچه او پسندیده است ایراد و خدشه روانداریم. اجازه بدهید بافتخاری که او بمن ارزانی فرموده افتخار دیگری بیافزائیم و با یک پیمان مقدس دودمان و خانواده خودمان را

پیوند کنیم. شما دختری دارید فریدویگانه و من نیز پسری پیش ندارم. وصلت آندوسیتواند دوستی و مودت ما را از این پس مستحکم و مستدام سازد. لطف داشته باشید و فرزند مرا بدامادی بپذیرید.

### کنت

اکنون پسرزیه‌ای شما باید نظر بلندتری داشته باشد منصب و مقام تازه شما حتماً قلب او را بنخوت و خود پسندی نوینی آشنا ساخته است. آقای محترم، اکنون بهتر است بوظیفه خود پردازید و شاهزاده جوان را تربیت کنید، با و درس حکومت و زمامداری بیاموزید تا بداند چگونه باید ایالتی را اداره کند و همه جا مردمان در برابر عدل و قانون بلرزه درآیند، قلب نیکان از مهر او آکنده شود و ستمکاران و بدسگالان از عقوبت او هراسان، سپس درس فرمانروائی و سپهسالاری با و بیاموزید تا چگونه در سختی و ناگواری شکیبائی پیشه کند و در جنگ آزمائی هم‌طراز سرباز خدایند جنگ باشد، روزها و شبهای دراز بر اسب نشیند و نیاساید، چگونه راه و رسم لشگرداری بداند و بقلاع مستحکم حمله کند و برای فتح و پیروزی بخود ایمان داشته باشد. با توصیف سر مشق‌ها و نمونه‌های بزرگ روح شاهزاده را قوام بخشید و او را بکمال رسانید

### دون‌دی‌یگ

بعنوان سر مشق و نمونه کافی خواهد بود که شاهزاده در کتاب زندگی من فروخواند و در آن سلسله ناگسستنی اعمال شایسته و قهرمانی سرا بشناسد. بدانسان راه و رسم بزیور یوغ گرفتن و منقاد ساختن ملت‌ها را خواهد آموخت. رموز حمله بقلاع مستحکم و تمشیت لشگریان و اسباب شهرت پهلوانی را در انجام کارهای شگفت



قهرمانی درخواهد یافت

کنت

سر مشق های زنده برای تربیت شاهزادگان اثر قوی تری دارند و در کتاب کهنه نمیتوان بوظایف خود آشنا شد. آخر بدانیم، شما در سالهای دراز عمر خود چه کرده اید که بتواند بایکی از روزهای عمر من برابری کند؟ اگر شماروزی بشجاعت معروف بوده اید من هم امروز بشجاعت خود فخر میکنم و بازوی من امروز محکمترین تکیه گاه ملک و سلطنت است. قرناطه و آراگون از برق تیغ من بلرزه می آیند و نام من بپتتھائی بمنزله سنگر و باروی کاستیل است. من اگر نبودم اکنون شما زیر یوغ بیگانگان و غارتگران سراسری بسر میبردید و دشمنان بر شما سلطنت و فرمانروائی داشتند، هر روز و هر لحظه افتخاری بر افتخار من افزوده میشود و نصرتی بدنبال پیروزی عاید مملکت و سلطان میشود. شاهزاده در کنار من و در سایه بازوی من و در پناه من میتواند شجاعت خود را بیازماید، بدینسان بادیدن رفتار من و شجاعت من طریق شکستن دشمن را خواهد آموخت و در زمان کوتاهی شخصیت و سجدیه او بر شادت و کمال خواهد رسید و...

دون دی یگی (بابی صبری)

بلی سیدانم و اطلاع دارم که شما بخوبی و شایستگی خدمت میکنید و من شما را زیر دست خودم در نبرد و فرماندهی آزموده ام و زمانی که خستگی و سالت خوردگی بر وجود من چیره شد ارزش و شجاعت بی همتای شما مقام مرا بشایستگی اشغال کرد و جوهر خود را بمعرض ظهور رسانید، همه این چیزها را سیدانم و برای اینکد

بسادگی اعتراف کنم و از سخن پردازی بیهوده احتراز کنم میتوانم  
 بگویم که شما امروز همان مقامی را دارید که من در گذشته افتخار  
 آنرا داشتم. با وصف این ملاحظه میکنید که در مقام مقایسه سلطان  
 بین من و شما، مختصر امتیازی برای من قائل گردیده است.

**کنت**

بلی، آنچه شایسته من بود شما از چنگ من ربودید.

**دون دی یگ**

مقامی که بدست آوردم لایق خدمت و شئونات من است.

**کنت**

آنکه بتواند بلوازم این مقام بهتر ملتزم شود لایق تر است.

**دون دی یگ**

اگر شما از این مقام محروم شده اید نشانه نقص شماست.

**کنت**

شما آنرا با دسته بندی و خوی درباری بدست آورده اید!

**دون دی یگ**

شهرت و درخشندگی کارهای قهرمانی من تنها مبلغ من بود.

**کنت**

بهتر بگوئیم، شاه رعایت قدمت و سالخورگی شما را کرده است!

**دون دی یگ**

شاه در سراحم و التفات خود بمراتب شجاعت و همت توجه دارد.

**کنت**

بهمن دلیل افتخاری که شاه اعطا کرده است تنها لایق من بود

**دون دی یگ**

اگر آن افتخار نصیب شما نشده است قطعاً لایق آن نبوده اید.

کنت

من ! لایق آن نبوده‌ام ؟؟ !

دون دی یگ

بلی ، شما !!! !

کنت

جسارت تو، ای پیرمرد فرتوت لایق همین است .

(سیلی سخت بر گونه او مینوازد)

دون دی یگ (درحالیکه شمشیر خود را از غلاف کشیده)

پس از این تو عین و بیحرمتی اکنون تمام کن و خون مرا بریز ، تا این دقیقه از نژاد و ایل و تبار من احدی دوچار چنین نمگی نشده بود .

کنت

با این همه ناتوانی چه تصمیم داری ؟ ! و چه می‌خواهی ؟

دون دی یگ

بارالها ! چکنم نیروی از دست رفته من ، دست ناتوان من هرگز از عهده این وظیفه خطیر بر نخواهد آمد !

کنت

اگر اراده کنم شمشیر تو از آن من خواهد بود ! ولیک راضی بر یختم آبروی تو نیستم . خدا حافظ ، اکنون برو ، و برای تعلیم و تربیت شاهزاده جوان داستان زندگی خودت را برای او بر خوان ! تا تو باشی و دیگر بچنین گستاخی و رجز خوانی اقدام نکنی !!! !

### مجلس چهارم

دون دی یگ (تنها)

ای داد ! چکنم ، چه چاره سازم ؟ نومیدی جانسوز ، پیری و شکستگی ناسازگار ! آیا تاکنون برای چنین ننگی زیسته بودم ؟

موهای خودم را درنبرد و پیکار و کارهای پهلوانی سپید کرده  
بودم تا یکباره در یک لحظه چنین سیه روی شوم و آنهمه افتخارات  
درخشان من یکسره پایمال شود ؟

این بازوی نیرومند من که تمامی اسپانیا باعجاب و تحسین بدان  
مینگرد ، بازوئی که همواره امپراطوری را نجات داده و پایه های  
سلطنت را قوام و استحکام بخشیده دیگر امروز بمن خیانت میکند  
و قادر نیست از شرف من دفاع کند ؟ !

وہ ، چه دردناک است یادبود افتخار و جلال دیروز که در یک لمحہ  
امروز درهم شکسته و نابود میشود ! وہ چه منصبی که طومار  
خوشبختی مرا درهم پیچید ! چه پرتگاه وحشتناکی که شرف و  
افتخار گذشته مرا بدامان خود کشانید !

ای قلب من ، آیا تو راضی میشوی که امروز ، کنت بر اینهمه  
افتخار گذشته من چیره شود ، بدون انتقام بمیری ، یا در ننگ سیاه  
روزگار بگذرانی ؟ !

آری ، کنت ، بتو امروز اجازه میدهم که رهبر و مربی شاهزاده  
من باشی . زیرا چنین مقام و منصب شایسته ای در خور مرد ننگ  
آلودی چون من نیست . آری تو باغرور رشک آمیز خود و با چنین  
توهین و ناسزائی که بمن روا داشتی ، وجود مرا غرقه ننگ ساختی  
و دیگر با وجود کرامت و انتخاب شاه لایق و در خور چنان مقام  
برازنده ای نیستم !!

و تو ، ای شمشیر من ، ای وسیله نازنین و اسباب و اسلحه جنگ  
آزمائی های من و افتخار اعمال پهلوانی من ، دیگر امروز برای

جسم نحیف و جان خسته و خشکیده من جز زیوری و آرایشی بیش  
 نیستی  
 افسوس ! تو ای پولاد برق آسائی که دیروز لرزه بر اندام دشمن  
 می انداختی ، امروز در این توهین و ننگ جز زرق و برق بیهوده‌ای  
 بیش نبودی و دیگر نتوانستی در کار دفاع از شرف و حیثیت با من  
 یاری کنی . اکنون بهتر است وجود ننگین مرا ترك کنی و برای  
 انتقام دودمان و نسب من در دست‌های جوانتر و پرازنده‌تری قرار  
 گیری !

### مجلس پنجم

## دون دی یگت و دون رودریک (بدر و بدر)

### دون دی یگت

رودریک ، دل و جرئت داری ؟

### دون رودریک (با حرارت و جسارت)

هر کس بجای پدرم بود هم اکنون در این دقیقه همیت شمشیر  
 و شجاعت مرا می شناخت و زخم آنرا می چشید !

### دون دی یگت

به ! چه خشم زیبایی ، سرهم گوارای درد و بی تابی من ! الحق که  
 خون خودم را در جوشش و جسارت تو باز می شناسم . جوانی  
 و حرارت من در این جرأت و جسارت دوباره حیات گرفته است .  
 بیا فرزند من ، بیا خون من ، بیا شرم و ننگ مرا بشوی ، بیا انتقام  
 پدرت را بستان و مرا از این درد ورنج و پریشانی جانکاه رهائی  
 بختن .

### دون رودریک

پدر ، از چه بابت ، و بچه سبب ! ؟

### دون دی یگ

از بابت دشنام و توهینی عظیم و دردناک ، چنان توهینی که شرف و فضیلت هر دوی ما را لکه دار ساخته و ضربتی مهلک بدان وارد آورده : بین و بنگر آثار سیلی که بچهره من نواخته است . باید رشته حیات آن بی شرم و حیارا گسسته باشم ! ولی چکنم چه چاره سازم ، سالخوردگی و شکستگی دست مرا بسته و توانائی دفاع را از من ربوده است . آوخ چه دردناکست روزگار من ، نتوانستم از خون خود و از نژاد اصیل خودم دفاع کنم . اکنون این تیغ آبدار و پولاد گران را که دستها و بازوهای خودم نمی توانند بکار خطیر زور آزمائی و انتقام بیازمایند بدستها و بازوان نیرومند تو می سپارم . همت دار و انتقام من و دودمان خودت را از آن بی حیا بستان .

فرزندم ، اکنون برخیز و شتابان روانه شو ، شجاعت خود را ضد آن بی ادب گستاخ بیازما ، چنین دشنام را تنها با خون میتوان شست و شو کرد ، یا بکش یا کشته شو . ولی بدان و آگاه باش که حریف تو مردیست زورمند و خطرناک : من او را غرقه در غبار و چون دیده ام که در دل سپاهی تمام لرزه انداخته و از هیبت تیغ او لشگر پان دشمن درهم شکسته .

وباز باید برای استحضار تو بگویم و اضافه کنم که حریف تو نه تنها سرباز شجاع و سردار بی نظیر و بدیلی است ، بلکه علاوه بر آن همه . . . . .

### دون رودریگ

استدعا دارم ، پدر جان ، سخن خود را تکمیل کنید !

### دون دی یگ

آری ، حریف تو ، پدر شی من است .

## دون رودریگ

آه، پدر... شی...

## دون دی یگ

بلی سخن کوتاه ، پاسخ مده ، من بعشق تو واقفم و بسوز درون تو آگاه . لیکن ، تو باید بدانی که هر کس بسا ننگ و خفت قرین و همراه گشت دیگر شایسته زندگی و روشنائی روز نمی تواند بود و هر چند دشنام دهنده بزرگتر باشد ، دشنام و هتک شرف او بزرگتر و جراحت آن عمیق تر است .

اکنون ، تو ای فرزند من ، بدانچه باید بدانی آگاه شدی ورشته انتقام در دست تست ، من دیگر کلمه ای بر زبان نمی آورم ، انتقام من و انتقام خودت را بستان و فرزندی لایق و شایسته پدری چون من باش . من میروم تا بخاطر ننگی که سرنوشت بر ایم آفریده خاک بر سر ریزم و زاری کنم . تو برو ، دوان باش ، بشتاب ، پرواز کن و انتقام ما را بستان !!!

### مجلس ششم

## دون رودریگ ( تنها و ماتمزده )

بارالها ، ضربت بی محابا و کشنده ای قلبم را یکباره سوراخ کرده ، روزگار غدار مرا در آزمایش سخت و دردناکی قرار داده . بدبخت و ناکام باید انتقام پدر خود را بستانم ، و در حال چون مردهی نیم جانی وجودم فرو ریخته و روح خسته و کوفته ام بدین ضربت هولناک تسلیم شده است .

در این اثنا که نزدیک بود بمراد خود برسم ، خداوند تو مرا در برابر درد و الم جانفرسائی قرار دادی ! پدرم مورد تو همین قرار

گرفته و توهین کننده پدر محبوبه من شی من است! عجب اسواج سهمناکی کشتی وجودم را فرا گرفته، عشق من در برابر شرافتم، شرافت دودمانم قد علم کرده و خودنمایی میکند! باید انتقام پدر بستانم و از محبوبه نازنین چشم بپوشم. یکی دل و جرأت مرا بجوش می آورد و دیگری دست و بازویم را سست می کند. چکنم، چه چاره سازم؟ در تنگنای عجیب و دام بلائی گرفتارم، باید یکی از دوراه مقدر را اختیار کنم: یا بعشق خود خیانت کنم یا اینکه تا آخر عمر با ننگ و بدنامی روزگار بگذرانم. از هر دوسو درد ورنج من بی پایانست، خداوندا رحم کن و مرا دریاب! آیا جائز است از انتقام دست بردارم، آیا بر ازنده است بسوی پدر شی من تیغ بر کشم؟! پدرم، محبوبه ام، شرافتم و عشقم هر چه داشتیم برباد رفت، و طیفه سنگین و دوست داشتنی، عشق بی نظیر، از هر طرف بنگرم، یا باید لذتها و سرور خودم را زیر پا گذارم و یا باید بزوال و تیرگی افتخارات خانوادگیم تن دردهم!

(خطاب به پولادی که پدر در اختیار او گذاشته)

اکنون، تو ای تیغ آبدار و یادگار تابناک شجاعت های بی پایان، ای مایه امید روح انتقام جو ولی عاشق من، ای سر بلند دشمن عالیترین خوشبختی من! ای چشمه درد و شکنجه روح من، تو بمن اعطاشده ای تا انتقام شرفم را بستانم یا اینکه برای از دست دادن شی من عزیزم بکوشم و ساعی باشم؟!

دیگر بس است، شکوه و شیون بس است، باید بسوی مرگ شتافت، نسبت بمحبوبه ام همانگونه که نسبت بپدرم وظایفی دارم: اگر انتقام بستانم مورد خشم و کین او قرار خواهم گرفت، ولی



اگر از انتقام و پیکار شانه خالی کنم تا ابد در معرض طعن و تحقیر او خواهم زیست، با یکی بیخت و شادمانی خود لگدمی کوبم و بادیگری نالایق و نابرازای عشق و محبت او می گردم. آوخ، درد من شفا ناپذیر است، از هرسو بخواهم آنرا تشفی بخشم زنده تر و ناملایم تر می شود و هر چیز رنج مرا مضاعف می کند. اکنون، برویم روح من، و چون مردن باید، اقل سعی کنیم دلشی من را میآزاریم و قرین درد نسازیم.

آه، شایسته است بمیرم و حساب خود را نستانم! برازنده است بچنین سرگی که بازوال افتخارات سلسله و دودمان من برابر است تن دردهم! یا بجاست تحمل کنم که تمام اسپانیا مرا متهم سازد که از شرف خود و خانواده خودم باقوت و قدرت دفاع نکرده ام! آری، روح گمراه من، نشاید بعشقی که بهر حال بر باد رفته تسلیم شود و احترام گذارد! دیگر جایز نیست بدین وسوسه هلاکت بار گوش فرا دهیم، جنبشی، ای دست و بازوی من، برویم، در صورتیکه بهر تقدیر شی من را از دست خواهیم داد لا اقل شرف خود را دریابیم و نجات دهیم.

آری، صحیح است، عقل من به تیرگی پیوسته بود. من همه چیز خودم، حیات خودم، شرف خودم را پدرم مدیونم، نه بمحبوبه خودم. اگر در پیکار بمیرم یا از غصه جان تسلیم کنم، بهر تقدیر باید با خون پاک، خون پاک پدرم بمیرم و جان بجان آفرین بسپریم. هم اکنون، شرمنده ام از دیر کرد و غفات زدگی خود، بشتابیم و بسوی انتقام پرواز کنیم. در صورتیکه امروز پدرم سورداهانت و دشنام قرار گرفته، اگر چه توهین کننده و دشنام دهنده پدرشی من

است ، دیگر بهیچوجه تردید جائز نیست ، بشتابیم و تأخیر روا  
مداریم .

( باعجله روانه میشود )



## پرده دوم

### مجلس اول (۱) دون آریاس - گفت

گفت

بین خودمان باید اذعان و اعتراف کنم که بابت یک کلمه زیاده از حد برآشفتیم و خون من جوشیدن گرفت. ولی اکنون کاریست گذشته و سبب نیست شکسته! چاره‌ای ندارد و باید خاموش نشست.

### دون آریاس

باید دل پرفتوح شما به اراده شاه تمکین کند، قلب شاه در این ماجرا درخشم است و نسبت بشما با قدرت تمام عمل خواهد کرد. شما برای دفاع دلیل و منطق قابل اعتنائی ندارید، قدر و مقام دون-دی یگ و اهمیت توهین و دشنام، از طرف شما مستوجب تکالیف و اطاعتی است که از حد معمول جبران خسارات و رفع توهین عادی بیرونست.

گفت

جان و حیات من در اختیار پادشاهست و می‌تواند باراده خود هر چه میخواهد بامن روا دارد.

### دون آریاس

بعد از آن تقصیر بزرگ دیگر لجاج و سرسختی روانیست. شاه شمارا

---

(۱) طی پرده دوم مجلس اول در تالار قصر سلطنتی، مجلس دوم در کوچه، مجلسهای سوم، چهارم و پنجم در سرای شاهزاده خانم ولیعهد، مجلسهای ششم، هفتم و هشتم در تالار سلطنتی برگزار میشود.

هنوز دوست میدارد و ستایش میکند. کافی است خشم او را فرو نشانید و تمکین کنید. اعلیحضرت فرموده‌اند:

« من امر میکنم و میبخوام که کنت تسلیم شود. » ، آیا تصمیم دارید نافرمانی کنید؟

### کنت

آقای عزیز ، بخاطر حفظ باقی مانده احترام و افتخاراتم ، کمی نافرمانی جنایت نیست. هر چند خطا و نافرمانی من عظیم باشد خدمات کنونیم برای جبران و بخشودن آن کافی است.

### دون آریاس

کارهای پهلوانی شما هر چند بلند پایه و پر ارزش باشد، بدانید که پادشاه در برابر خدمت، چیزی باتباع و رعایای خود مدیون نمیتواند باشد. شما بخود می‌بالید و زیاده از اندازه مغرورید. باید دانست که هر کس بحکم وظیفه و شرف بشاه خدمت میکند. آقا ، من یقین دارم که اگر زیاد بخدمات و افتخارات خود ببالید و تکیه کنید ، سرانجام خوبی نداشته باشد و سر خود را نیز در این بازی فدا کنید.

### کنت

بعد از آزمایش سخنان شما را باور خواهم کرد و خواهم پذیرفت.

### دون آریاس

باید از قدرت پادشاه بترسید و خود را از قهرا و بر حذر دارید.

### کنت

یک روز واحد برای هلاکت چون من سربازی کافی نیست. اگر تمام قدرت پادشاه برای شکنجه و سیاست من تجهیز شود ، اگر من بمیرم و نابود شوم یکباره سلطنت اسپانیا بر باد خواهد رفت.

### دون آریاس

چطور! شما از پادشاه و خشم او نمی‌هراسید و باک ندارید...

#### کنت

نفع و مصلحت پادشاه در حفظ جان منست، زیرا بدون من سلطنت و فرمانروائی خود را از دست خواهد داد. اگر سر من قطع شود تاج او نیز سرنگون خواهد شد.

### دون آریاس

قربان، عقل خود را جمع کنید و تصمیم دیگری اتخاذ نفرمائید.

#### کنت

تصمیم من همانست که عرض کردم.

### دون آریاس

آخر، بشاه چه عرض کنم؟ من مأمورم و ناگزیر که تصمیم شما را بعرض اعلیحضرت برسانم

#### کنت

حضورشان عرض کنید که چاکر نمی‌توانم به ننگ و رسوائی تن دردم

### دون آریاس

آخر بخاطر بیاورید که پادشاهان در رأی خود قاطع و مستبدند.

#### کنت

سرنوشت چنین است، دیگر سخن کوتاه کنیم.

### دون آریاس

باشد، خدانگهدار، چون دیگر بیش از این میسر نیست شما را براه راست دعوت کنم. لیکن با آنهمه افتخارات بازهم از قهر و غضب پادشاه بیمناک باشید.

گفت

بدون وا همه در انتظار آن نشسته‌ام!

دون آریاس

ولی از آثار و نتیجه آن بترسید.

گفت

هر چه باشد لاجرم دون دی‌یگ خرسند خواهد شد.

( باخود به تنهایی )

هر که از سرگ نهر اسد از تهدید باکی ندارد ، شجاعت و منزلت  
من بالاتر از سنگین‌ترین خشم‌ها و مغضوبیت‌هاست . ممکن است  
سرا از خوشبختی محروم نمود ، لیکن دریغاً که قادر باشند سرا  
بزند گانی بدون نام و شرف محکوم سازند ، هرگز نخواهند توانست .

مجلس دوم

گفت - دون رودریگ

دون رودریگ

گفت ، کجا سیگر یزی ، باتو دو کلمه صحبت دارم!

گفت

بگو بدانم چیست!

دون رودریگ

سرا از شک رهائی بخش . آیا تو دون دی‌یگ را نیک می‌شناسی؟

گفت

آری .

دون رودریگ

آهسته ، بگو بدانم تو میدانی که این پیرسالخورده صاحب فضیلت،

عین شجاعت و شرافت زمان خود بوده‌است ، این حقیقت را بخوبی  
میدانی ؟

**کنت**

شاید .

**دون رودریگ**

این آتش و حرارتی که از چشمان من می‌جهد از خون اوست ، تو  
این را میدانی ؟

**کنت**

اینها بمن چه مربوط است !

**دون رودریگ**

چهار قدم فراتر بتو حالی میکنم !

**کنت**

جوان بیهوده و پرمدها !

**دون رودریگ**

خونسرد باش و بیجا هیجان بخود راه سده ، راستست که من جوانم ،  
ولی در نژادهای اصیل و نژاد مردان ، شجاعت و مردی بسن  
و سال نیست .

**کنت**

تو میخواهی خودت را بامن برابر کنی و به پیکار پردازی ؟ که  
تورا چنین جسور و بی‌بالک ساخته ؟ تو هنوز در میدان نبرد نرفته‌ای  
و تا کنون کسی تیغ در دست تو ندیده‌است .

**دون رودریگ**

آسوده باش ، امثال و اقران من در همان وهله اول خود را معرفی  
میکنند و ضربت آزمایش آنان استادوار است .

## کنت

جوان ، میدانمی من که هستم و شهرت من چیست ؟

## دون رودریگی

بلی ، میدانم که هر تنابندای غیر من با تو مواجه بود ، تنها از شنیدن نام تو بخود میارزید ، افسرافتخاری که تو بر سر داری ، از حدیث مرگ من و نابودی من حکایت میکنند . بخوبی میدانم که از روی تهور و جسارت بادست و بازوئی همواره فاتح و نیرومند دست و پنجه می آویزم . ولی نیروی من بدلداری من و جرئت منست . هر که از پدر و شرف خود دفاع می کند هر اس بدل راه نمی دهد . راستست که تو تا کنون شکست نخورده ای ، لیکن بازوی تو شکست ناپذیر نیست .

## کنت

این گفتار تو و شجاعت بی نظیر تو ، هر روز و هر ساعت از چشمان پرفروغ تو بارز بود و من آنرا بخوبی درمی یافتم . و چون تو را مایه فخر کاستیل شناخته بودم روح و قلبم باشعف و مسرت دختر دلبندم را بنامزدی تو پذیرفته بود . من جوشش و حرارت احساسات تو را می شناسم و نیک میدانم که رفتار و کردارتو همه از غرور و وظیفه شناسی مطاوعت میکنند . میدانم که عشق خود را فدای وظیفه کرده ای و هر گز تقوای بلندپایه تو تابع احساسات رقیق نمیشود ، قلب من بتحسین و احترام تو آکنده است . بخوبی امروز درمی یابم که در انتخاب و تمایل قلبی خودم اشتباه نکرده بودم .

لیکن اکنون با این همه ، در این ساعت احساس میکنم که نسبت بتو رحم و شفقت من در جوشش است . شجاعت تو را می ستایم ولی



بجوانی تو غصه و افسوس میخورم .

از تو استدعا دارم ازین آزمایش بد فرجام دست بکشی و مرا از پیکار نامساوی معاف داری . تو میدانی که پیروزشدن در نبردی که با تو خواهم کرد چیزی بافتخارات من نخواهد افزود . در مصافی که با موج خطر همراه نباشد پیروزی شرف نیست و اگر تو در این پیکار مغلوب شوی و بخاک افتی همه خواهند اندیشید که آسان کشته شده و در گذشته ای . لیکن در این ماجرا تنها افسوس مرگ تو در دل من خواهد ماند و مرا عذاب خواهد داد .

**دون رودریگ**

ترحم بیجا و ناشایستی با خودستائی و رجز خوانی تو قرین است ، هر که جسارت هتک شرف مرا داشته نباید از کشتن من بهراسد .

**کنت**

از اینجا دور شو .

**دون رودریگ**

باهم برویم ، بی گفتگو دور شویم .

**کنت**

تا این اندازه از زندگی سیر شده ای؟

**دون رودریگ**

آیا تو از مردن هراس داری؟

**کنت**

بیا برویم ، راستست تو بوظیفه وجدانی خود می پردازی . آری ، ناخلف و شرمنده فرزندی که یک لحظه بعد از ننگ پدر بزندگی خود بمالد و در پی انتقام بر نخیزد!

## مجلس سوگ

## شاهزاده خانم - شی من - لئونور

## شاهزاده خانم

بیا شی من ، شی من عزیزم ، بدرد و رنج خود فائق شو ، نیروی  
استقامت و تسلط نفس را در قلب خود قوت بخش . سپس خواهی  
دریافت که آرامش و سکون پس از طوفان نصیب تو خواهد شد .  
ستاره خوشبختی تو پشت ابری نازک پنهان گردیده . دیری نخواهد  
پایید که ابر تیره زائل شود و همه چیز بر وفق سرام تو گردد .  
اینک رنجور باش و از دیر کرد زمان ملالت بقلب خود راه مده .

## شی من

وہ کہ قلب شکستہ ام از غم آکنده است ، دیگر امید ندارم .  
طوفانی چنین خشمگین که سکون اقیانوس را در هم شکسته ما را  
بغرقاب متحتم و بلای ناگهان تهدید میکند . دیگر هیچ تردید  
نیست ، من در گرداب بلا غوطه ورم و در کنار ساحل جان خواهم  
سپرد .

من او را دوست میداشتم و او بمن مهر میورزید ، پدرم و پدر  
او هر دو بعشق و محبت ما راضی و خورسند بودند . و من ای شاهزاده  
والاتبار این حدیث دل انگیز را در همان لحظه شومی که آنان با هم  
در گیر بودند برای شما نقل می کردم . بانوی من ، ملاحظه فرمودید  
چگونه داستان غم انگیز نزاع آن دو امید ما را مبدل بیأس نمود !  
وہ ، چه جنون بی داد گر و چه غیرت مشئومی که استبداد

خود را برسختی ترین قلبها مستولی میسازد! ای شرف و فضیلتی که  
بیرحمانه بر زیباترین و دلپذیرترین علائق من می تازی، اکنون  
چه سرشگک های سوزان و چه زاری ها برای دل تیرخورده من  
ذخیره داری! بارالها کی از این تاریکی هولناک و ظلمت غم نجات  
خواهم یافت؟

### شاهزاده خانم

عزیز من ناله مکن، زاری مکن، نزاع و خشم آنان نباید برای تو  
موجب تشویش باشد. آتشی که یک لحظه روشن شد، به نسیمی  
خاموش می شود؛ در وضعی که پیش آمده و سر و صدائی که بر پا  
کرده بزودی منتفی خواهد شد. مگر نمیدانی که پدر بزرگوارم  
میخواهد بدین ماجرا خاتمه دهد و بین آندو صلح و آشتی برقرار  
سازد! عزیزم، تو میدانی باعلاقه ای که بسرنوشت عشق و خوش  
کامی تو دارم، هر چه از دستم برآید خواهم کرد و راه غفلت  
در این کار نخواهم پیمود. عزیز من آرام باش، تنها شکیبائی  
راه امید و سلامتی است.

### شی من

بانوی من، در این داستان که رخ داده، دیگر راه آشتی وجود  
ندارد، چنین دشنام و توهین عظیم قابل ترمیم نیست. بیهوده دست  
بقهر و یا احتیاط می یازند. چنین بیماری ممکن است در ظاهر تسکین  
و التیام یابد، ولی آتش کینه ای که در دلها پرافر و خسته شده باشعله های  
پنهانی مشتعل میگردد و هر لحظه تیزتر میشود و زبانه میکشد!

### شاهزاده خانم

آخر عزیزم، شی من، پیوند عشق و محبتی که بین رودریگ و تو

برقرار است بخوبی خواهد توانست ابرهای تیره خشم و کین را از دل پدران شما بزداید. بزودی عشق شما دونفر پیروز خواهد شد و تفرقه آندو را بجمعیت مبدل خواهد ساخت. عزیزمن، بیش از این پریشانی بخود راه نده و آرام باش.

**شی من**

شاهزاده بانو، سخنان شما مرهم دل سوزان من است، من نیز آرزومند صلح و آشتی آن دو هستم، لیکن امید نیست. دوندی یگ بشرف خود بسیار دلبستگی دارد و غرور خانوادگی و نژادی در نهاد او حاکم است. از جهت دیگر پدر خودم را نیک میشناسم. بارالها دل من خونین است و دیگر قادر نیستم از باریدن اشک خودداری کنم! گذشته موجب شکنجه خاطر من است و از آینده بی نهایت هراسناکم!

**شاهزاده خانم**

شی من، از ضعف و ناتوانی پیرمرد سالخورده ای چه بیم داری؟ دوندی یگ دیگر جوان نیست.

**شی من**

آری، بانوی من، لیکن رودریگ غیر تمند و دلدار است.

**شاهزاده خانم**

ولی زیاد جوان است. چنین نیست شی من؟

**شی من**

آری، بانو، ولی رادسردان از همان کودکی و نوجوانی بزیور غیرت و شجاعت آراسته اند.

**شاهزاده خانم**

با اینهمه تو نباید از او بیم داشته باشی، او در عشق تو میسوزد

و هر گز اقدامی برخلاف میل و قلب تو نخواهد کرد. بادو کلمه  
میتوانی خشم او را فرونشانی و از هر عمل تندی بازداری.

شی من

اگر اطاعت نکند، چه خاک بر سر کنم و اگر اطاعت کند دیگران  
چه خواهند گفت؟ آیا میتواند باصل و نسب خود خیانت کند و از  
جبران چنین دشنامی نسبت بپدر خود چشم ببوشد؟ آری، اگر  
بعشق من تسلیم شود یا بدان مقاومت ورزد، بهر حال، روح من  
از اطاعت او یا از انکار و مقاومت او شرمناک یا مشوش خواهد شد.

شاهزاده خانم

آفرین، شی من عزیزم، روح تو عالی و پاک است. گرچه عشق تو  
نسبت به رودریگ بی پایان است، قلب تو به پستی و افکار نامیمون  
راهی ندارد. اما اگر من تا ساعتی که صلح و آشتی بین کنت و  
دون دی یگ برقرار شود، رودریگ، معشوق تو را در قصر خود  
تحت نظر نگاهدارم و بدین طریق آبی بخشم او بیفشانم، ضمیر  
بامحبت تو مکدر نخواهد شد و غباری در خاطر تو نخواهد نشست؟

شی من

آه، بانوی عزیزم، شاهبانوی من، در اینصورت غصه‌ای نخواهم  
داشت.

### مجلس چهارم

شاهزاده خانم - شی من - لئو نور - فلا م پچه

شاهزاده خانم

غلام، رودریگ را بتعجیل جستجو کن و نزد من بیاور.

غلام

کنت دو گورماس ورودریگ الساعه . . . . .

شی من

وای! خداوندا، میلرزم، چه خواهد شد؟!

شاهزاده خانم

غلام، چه شد؟ بگو بدانم.

غلام بچه

از این قصر باهم به خارج شتافتند.

شی من

باهم؟ کس دیگری با آنها نبود؟

غلام بچه

خیر، خانم. چنین می نمود که باهستگی باهم نزاع داشتند!

شی من

بدون شک، در این دقیقه باهم به نبرد پرداخته اند، دیگر کاری نمیتوان کرد. بانویبخشید، از خدمت مرخص می شوم.

### مجلس پنجم

### شاهزاده خانم - لئونور

شاهزاده خانم

افسوس، چه پریشانی، چه اضطرابی در دل دارم؛ از بدبختی شی من می نالم ولی معشوق او بت یکتای من است. آرام و سکون من از دست رفته و عشق من دوباره شعله ور میشود. آنچه موجب جدائی رودریگ و شی من گردیده، امید من و درد مرا دوباره زنده کرده است. گرچه از تفرقه و جدائی آنان افسوس میخورم، لیکن در دل من،

دردل مسرورم، پنهانی گل شادی شکفته است.

### لئونور

آیا ممکن است، چنین چیزی ممکن است، تقوایی که بر روح شما حکومت میکند ممکن است بزودی و غفلت راه مستی پیش گیرد و بعشق نامیمونی تسلیم شود؟

### شاهزاده خانم

لئونور، نامیمون مگو، عشق مرا نامیمون مخوان. اکنون که آن عشق، سلطان وجود منست و با جلال و عظمت مرا در سیطره خود اسیر کرده، اکنون که برای من چنین عزیز است، بدان تعظیم و احترام کن. تقوای ذاتی من با آن در مبارزه است، لیکن علی‌رغم خودم بدان امید می‌ورزم و دلگرم هستم. آری، قلبم با چنین امید بی‌پروائی بدنبال معشوق پرواز میکند. اکنون که شی من از او دور شده من باو نزدیک شده‌ام. چکنم، چه چاره‌سازم، لئونور، چه میتوانم کرد؟

### لئونور

بانو، بدین سادگی همت و تقوای خود را میبازید، بدین سهولت حکومت و فرمانروائی عقل را فراموش میفرمائید؟

### شاهزاده خانم

آه، لئونور. تونمیدانی، نمیتوانی باین اسرار آگاه شوی، هنگامی که قلب انسان از چنین سم گوارائی آکنده شد، فرمانروائی عقل فرسنگها دور میشود و میگریزد. هنگامی که بیمار، بیماری خود را میپرسند دیگر طاقت مداوای آنرا ندارد و از شفا یافتن آن میپرهیزد.

### لئونور

بانوی من، همتی، امید وصال شما را غرق کرده، بیماری شما

برای شما شیرین و گوارا شده است. لیکن اجازه بفرمائید عرض کنم که رودریگ، آنکس که شما اورا باین درجه میپرستید هم‌شان و هم‌طر از شما نیست.

### شاهزاده خانم

لئونور، میدانم، بیشتر از آنچه تو تصور کنی درباره آن اندیشیده‌ام، لیکن اگر سی‌بینی که تقوای من سستی گرفته و تسلیم شده باید بدانی و درك کنی که قوت عشق چونست و چگونه قلب و روح ما را تسخیر می‌کند.

لئونور، اگر رودریگ از نبردی که با آن دست بگریبانست فائق و منصور بیرون آید؛ اگر آن مرد نامدار، آن مرد جنگی بدست رودریگ کشته شود، من میتوانم بدون شرم رودریگ را دوست بدارم و عشق خود را در روز روشن اعلام کنم. اگر کنت را شکست بدهد، دیگر کسی پنجه قدرت اورا نخواهد شکست و قادر بهمه کار خواهد بود. از هم اکنون میتوانم تصور کنم که باراده و قدرت او کشورها و سلطنت‌ها تسلیم خواهند شد. عشق دلنواز من از هم اکنون اورا بر سریر قراطه نشسته میبیند. قبائل افریقائی در برابر او می‌لرزند و اورا ستایش میکنند. آراگون به پیشواز او می‌شناهد و پر تقال تسلیم میشود. سرنوشت پر افتخار، اورا بدانسوی دریاها میکشاند و بدشمنان افریقائی چیره میکند و هر روز تاجی و افسری بر افتخارات او میافزاید.

مختصر بگویم، آنچه از بزرگترین سرداران میتوان انتظار داشت، من در ناصیه رودریگ مشاهده میکنم. بدین طریق عشق او افتخار من خواهد بود. لئونور قلب من روشن است و امیدوار.



### لئونور

بانوی من ، بشاهبال خیال کجا پرواز میکنید و بازوی پرافتخار  
او را میستائید ؟ آیا یقین دارید که نبرد بین رودریگ با کنت  
صورت گرفته است؟

### شاهزاده خانم

لئونور، رودریگ مورد اهانت قرار گرفته ، دشنام و ناسزا از کنت  
صادر گشته ، آندو باهم از قصر خارج شده اند . آیا بیش از این هم  
برای تو دلایلی لازم است؟

### لئونور

بسیار خوب، بانو، اکنون که قلب شما رضایت میدهد باهم خواهند  
جنگید، لیکن تصور میفرمائید که رودریگ تا آنجا که قلب شما  
گواهی میدهد پیش خواهد رفت و پیروز خواهد شد؟

### شاهزاده خانم

چه میخواهی، من اکنون دیوانه ام و روح من در انقلاب و طوفانست .  
لئونور، ببینی و درمییابی که عشق بجان من چه میکند! بیالئونور  
در اطاق خلوت من ، آبی با آتش دل من بیافشان و روح مرا از طوفان  
نجات بخش . بیا، مرا در این حال تنها مگذار . . .

### مجلس ششم

دون فرنان = دون آریاس = دون سانش

### دون فرنان

تصور میکنید که کنت تا این اندازه از جاده عقل خارج شده باشد،  
هنوز جرأت دارد که جرم خود را قابل بخشش بداند؟

### دون آریاس

از طرف اعلیحضرت مدتی با او سخن گفتم و هر چه در توانائی داشتم  
بکار بردم. لیکن موفق نشدم او را براه راست بکشانم!

### دون فرمان

شگفتا، چگونه جرأت دارد که نافرمانی کند و احترام ما را بجا  
نیاورد! بدین ترتیب به دون دی یگک توهین کرده و بشاه خود  
بی اعتنائی میکند. عجب، در این قصه و در بار ما قانون جدید میآورد  
و بدعت نو وضع میکند! بسیار خوب، گرچه شجاع و بی باک است،  
گرچه سردار دلاور است، ولی ما باید نخوت و غرور او را بشکنیم.  
هر چند ارزش او بینهایت است و خداوند جنگ بشمار می آید باو ثابت  
خواهیم کرد که نافرمانی از شاه چه معنی دارد!

آری، ما خواستیم بدون تندی، بی ادبی او را جبران کنیم. ولی  
اکنون که او قدر تلطف ما را نمیشناسد، از هم اکنون او را تحت  
نظر بگیرید!

### دون سانش

اگر اعلیحضرت اجازه بفرمایند، شاید با کمی فرصت آرام بشود  
و از یاغیگری دست بشوید. من او را در حدت خشم و نزاع ملاقات  
کردم. اعلیحضرتا، همواره در شدت و حرارت اولین دقائق،  
برای طبعی شجاع و بزرگوار مانند کنت دو گورماس تسلیم شدن  
آسان نیست. او قلباً بتقصیر خود معترف است، ولی روح بلند او  
نمیتواند بزودی اعتراف کند و بسر شکستگی تن دردهد.

### دون فرمان

دون سانش، ساکت! بدانید که هر کس به رأی خود عمل کند  
نافرمانی کرده و مقصر است!

**دو ن سانش**

اطاعت میکنم و سکوت اختیار میکنم: اما استدعا دارم اعلیحضرت اجازه بفرمایند دو کلمه دیگر در مقام دفاع او بعرض برسانم.

**دو ن فر نان**

چه میتوانی اضافه کنی ، دو ن سانش؟

**دو ن سانش**

آنچه میتوانم حضور شاه عرض کنم اینست که طبع بلند کنت دو گورماس که همواره مانوس با اعمال درخشان پهلوانی بوده و در نبردها همواره پیروزمند گردیده مشگل باعتراف و عذر گناه راضی میشود. چنین مرد جنگی نمیتواند بخفت و عذر خواهی تن در دهد. تنها سرشکستگی و سرفرو و آوردن مانع اطاعت و تبعیت او از فرمان شاه گردیده. اگر قدری کم دل تر بود و عزت نفس و مناعت او بدین پایه نبود تا کنون با امر سلطان تسلیم شده بود. شاید اگر درباره او راه دیگری اتخاذ فرمائید و باو امر بدهید در جنگ تن باین یکی از شجعان ، جبران توهین و بی ادبی خود را بکند، بیشتر با طبع او سازگار میتواند بود و بازوی توانای او که همواره در نبرد و پیکار مایه سر بلندی و سرافرازی او گردیده، بهتر پاسخ امر پادشاه را منت می گذاشت. آیا از هم اکنون بهتر نیست که اعلیحضرت دلاوری را نام برند تا کنت پشتنابد و باو دست و پنجه نرم کند؟

**دو ن فر نان**

دو ن سانش ، سخن شما از حدود ادب خارج است، ما شمارا بدوق و حرارت جوانی عفو میکنیم. پادشاهان در کار خود خبیر و بصیرند

و راه احتیاط و سلامت می پیمایند. ما باید وجود دلاوران را حفظ کنیم و خون آنانرا به عبث برای کارهای بیهوده نریزیم. بوظیفه فرماندهی و سپهسالاری، باید مردان خود را تیمار کنیم و بنوازیم. بدینسان منطق شما با منطق و دلیل ما فرق بسیار دارد. شما چون سر بازی سخن میگوئید، ما باید بدانسان که شأن سلاطین است عمل کنیم.

هر چه شما بگوئید و استدلال کنید و هر چه شما بیاندیشید، کنت دو گورماس با اطاعت از او امر ما ذره و سرسوزنی از افتخارات خود را اردست نخواهد داد. از سوی دیگر باید گفت که اهانت او نسبت به دون دی یگ متوجه ما گردیده است. کنت، شرف و فضیلت آن کسی را که ما افتخار داده ایم و بسمت معلم و مربی فرزند خودمان برگزیده ایم لکه دار ساخته. مگر نه اینست که هر کس بر آی و انتخاب ما حمله کند بخود ما حمله ور شده و اهانت ورزیده و در حقیقت نسبت بمقام سلطنت تجاوز و سوء قصد نموده است؟! اکنون از این مقوله بگذریم. علاوه بر این، چند لحظه پیش قر قچیان بندر گزارش داده اند که ده کشتی از بحریه دشمنان قدیم ما پرچم های خود را برافراشته و در مصب رودخانه خود نمائی کرده اند! باید چاره ای اندیشید.

## دون آریاس

مراکشی های نابکار قدرت سلطان را دیده و ضربت های عظیمی از ارتش ما چشیده اند. تصور نمیرود دوباره جرأت و جسارت خود نمائی داشته باشند.

### دو نفر نان

صحیح است، ولی نباید فراموش کرد که دل آنان از خشم و حسد آکنده است و نمیتوانند باسانی راضی شوند که ما امروز به اندلس حکومت کنیم. آنان سالها بر سر زمین زیبا و پر نعمت و بهشت آئین اندلس دست داشته و هنوز غبطه میخورند و نمیتوانند بزودی از مزایا و نعم آن صرف نظر نمایند.

برای همین است که ما مقرر حکومت و سلطنت کاستیل را از ده سال باینطرف در شهر سه ویل (اشبیلیه) قرار داده ایم؛ برای اینست که آنانرا بهتر مراقبت کنیم و کمترین وسوسه و آرزوی آنان را با سرعت در نطفه خفه سازیم.

### دو آریاس

بخاطره و یاد بود ارزنده ترین سرهائی که در این راه از دست داده اند بخوبی میدانند که حضور پادشاه در اندلس همواره مایه فخر و پیروزی است، اعلی حضرت نباید کوچکترین بیمی بقلب خود راه دهند.

### دو نفر نان

ولی از سوی دیگر حق نداریم غفلت روا داریم و دشمن را ناچیز بشماریم. افراط در اعتماد و اطمینان خطر را نزدیک میکند. شما بتجربه میدانید که یک جنبش دریا میتواند سفاین آنانرا باسانی و بدون زحمت تا نزدیکی ساحل براند و ممکن است مراکشیان مارا غافلگیر سازند!

بهر تقدیر جائز نیست با گزارش ساده دیده بانان فعلا اهالی شهر را هراسان و وحشت زده کنیم. زیرا فرمان آماده باش ممکن است شب هنگام نظامات شهر را بهم ریزد و ایجاد پریشانی و هرج

وسرج نماید. دون آریاس، دستور بد هید فوراً قوای نگهبانی را در باستیون وسنگرهای بندر دو برابر کنند. برای امشب بیش از این اقدامی جائز نیست.

### مجلس هفتم

## دون فرنان - دون سانش - دون آلونس

### دون آلونس

اعلیحضرت، کنت دو گورماس هم اکنون در گذشت؛ دون دی یگ با دست فرزند خود، دون رودریگ بسبب دشنام و اهانت از او انتقام گرفت.

### دون فرنان

بدل ما الهام شده بود، بمحض اینکه خبر اهانت بما رسید، انتقام دون دی یگ را پیش بینی میکردیم؛ بهمین علت بود که میخواستیم با پیش گیری لازم از وقوع این حادثه شوم جلوگیری کنیم.

### دون آلونس

الشفات بفرمائید، شی من به آستان اعلیحضرت شتافته وزاری کنان استدعای رسیدگی و دادخواهی دارد.

### دون فرنان

هر چند با درد و سوک شی من سهیم و شریک هستیم، ولی باید گفت که کنت بسزای اهانت و اسائه ادب خود رسیده است و بسبب نافرمانی، لایق سرنوشتی بود که بدان گرفتار شده. بزعم و عقیده ما مجازات او همین بود، کنت قربانی جسارت خود گردیده است. لیکن اگر مجازات او بجا بود، ما نمیتوانیم بدون تأسف، چون

او سرداری را از دست بدهیم . درست است که غرور بی اندازه  
او ما را برآشفته و خاطر ما را رنجانیده بود، ولی با خدمات شایانی که  
بتاج و تخت ما کرده و بیش از هزار بار بخاطر ما جان خود را بخطر  
انداخته بود، باید اذعان کرد که در گذشتن او موجب ضعف  
سلطنت گردیده و مرگ او بیش از اندازه ما را متألم و متأثر ساخته  
است !

### مجلس هشتم

دون فرنان - دون دی یگ - شی من - دون سانش  
دون آریاس - دون آلونس

شی من

اعلیحضرتا ، داد گسترا ، عدالت !

دون دی یگ

آه ، اعلیحضرتا ، استدعا دارم بعرايض ما گوش فرا دهید .

شی من

من بیای شما افتاده ام ، استدعا دارم ، بداد من برسید !

دون دی یگ

بن زانوی شاه را بوسه میزنم !

شی من

اعلیحضرتا ، عدالت !

دون دی یگ

بدفاع من گوش کنید ، توجه بفرمائید !

شی من

پادشاهها ، این جوان بی شرم و جسور را مجازات کنید ، او تاج و

تخت شمارا بی پشتیبان کرده است !  
 او پدر مرا کشته و بعزای پدرم نشانده !

### دون دی یگ

پادشاهها، او بوظیفه خود عمل کرده و انتقام پدر خود را ستانده است .

### شی من

شاه باید بخون رعایای خود احترام گذارد و درباره آن عدالت کند .

### دون دی یگ

شاهها ، برای انتقامی بجا و شایسته مجازاتی متصور نیست .

### دون فر نان

بپاخیزید، هر دو بر خیزید، خواهش میکنم، بدون تشویش و هیجان  
 سخن بگوئید .

شی من ، بادرد و مصیبت شما شریکم ، و روح و جان من با

رنج و تألم شما هم زبان و هم آواز است

(خطاب به دون دی یگ)

شما بعد از او صحبت کنید . سخن او را مشوش نکنید ، بگذارید  
 دادخواهی کند و شکوه خود را عرضه دارد .

### شی من (باگریه وزاری)

اعلیحضرتا ، پدرم جان داد و در گذشت ، بچشمان خود دیدم که  
 خون مثل سیل از پهلوی نازنینش جاری بود . آری ، این خون  
 پر قیمتی که هر زمان نگهبان و ضامن قلعه و باروهای شما بود ، این  
 خون گرانبهائی که در هزاران نبرد و پیکار فائق و منصور گردیده ،  
 خونی که هنوز بعد از جهیدن ، از خشم می جوشد و بخار میکند  
 و افسوس دارد که براه دیگری غیر از خدمت بشاه جاری شده ، خونی  
 که جنگ های سنگین و نبردهای پر آشوب و بی نظیر ، جرأت ریختن



آنرا نداشته اند ؛ اعلیحضرتا، رودریگ این خون عزیزو گرانبها را درهمین دربار شما بخاک افشانده است. یک لحظه پیش باتنی لرزان ورننگ پریده بجایگاه حادثه شتافتم: عفو بغرمائید! دیگر نمیتوانم سخن بگویم، صدایم یاری نمی کند آن منظره دلخراش را توصیف کنم. اشک های من ، زاری دل من با فصاحت بیشتری قلب شما را ازماجرا آگاه خواهد ساخت!

### دون فرمان

دخترم ، دل داشته باش ، زاری مکن . بدانکه ازاین ساعت پادشاه تو، بجای دون گورماس پدرمهربان تو خواهد بود .

### شی من

بی نهایت شاکرم ، بعد از مصیبت گران ، افتخار عظیمی نصیب من گردیده ، اعلیحضرتا، عرض میکردم که لحظه ای پیش، پدرم را بی جان یافتم ، پهلوی او شکافته بود . برای اینکه هیجان مرا بحد کمال رساند ، خون پاک او روی خاک درس وظیفه مرا بخط جلی نوشته بود . بهتر بگویم ، چنان دلاوری روی خاک افتاده و بیمقدار شده ، بازخم دهان باز کرده خود با من سخن میگفت و مرا بتعقیب و انتقام تشویق می نمود. چون خود دهان بسته بود ، میخواست با نفس و زبان من عادلترین پادشاهان را بمظلومیت خود آگاه سازد و اکنون هم اوست که بازبان من سخن میگوید و الحاح میکند ، داد گستر ، تحمل مکنید و جائز نشمارید که در حکومت و اقتدار شما و در برابر دیدگان شما اشخاص بچنین اعمال خودسرانه و گستاخانه اقدام کنند ؛ هرگز روا مدارید که شجاعترین پهلوانان جان خود را بدون مجازات و برگشت در معرض چنین جسارت

و بی شرمی بیابند! اجازه ندهید که جوان جسوری به افتخارات آنان  
چیره شود، در خون آنان شست و شو کند و گذشته درخشان آنان را  
پای مال سازد!

اعلیٰ حضرت، اگر خون چنین جنگجوی دلاوری بی عوض  
بماند و مجازات نشود، اخگر ذوق و شعله همت بندگان و جنگ-  
آوران در خدمت سلطان برای همیشه خاموش خواهد شد و راه  
زوال خواهد پیمود.

آخر خلاصه عرض کنم، پدر من مرده است انتقام خون او را  
از شما می‌خواهم و استدعا می‌کنم. اقدام و اصرار من بیشتر برای حفظ  
مصالح تاج و تخت شماست نه برای خودم؛ با سرگ پدرم صاحب-  
منصب و عنصر نایابی را از دست داده‌اید، اکنون انتقام او را بستانید.  
خون را با خون باید شست و شو کرد. شاهان، قربانی کنید  
نه بخاطر حقیر ناچیز، بلکه بخاطر سلطنت، بخاطر عظمت و شخصیت  
خود قربانی کنید. بخاطر مصلحت ملک و مملکت، قربانی کنید  
آنکسی را که با چنین سوء قصد مهلک جامه غرور و نخوت و خود  
پسندی در بر کرده است و بدینا فخر می‌فروشد! استدعا دارم،  
استغاثه می‌کنم، خواهش مرا بر آورید و داد مرا بستانید!

### دون فرنان

دون دی یگ، بفرمائید، چه می‌گوئید و چه پاسخ دارید؟

### دون دی یگ

چه نیکو و چه خوش فرجام است وقتی آدمی با از دست دادن توانائی  
و زورمندی خود جان و حیات خود را نیز از دست بدهد!  
برعکس، چه بد فرجام و دردناکست هنگامیکه پیری و سالخوردگی

در انتهای دورانی پرافتخار سرنوشتی ناهنجار برای مردان و جنگ‌آوران و سران و سروران بهار می‌آورد!

اعلیحضرتا، بخاطر مبارك هست که جان‌نثار طی دوران‌دراز سلحشوری در کارهای پهلوانی، بافتخارات شایان نائل گردیده و در جنگ‌ها همواره قرین فتح و پیروزی بوده‌ام؛ امروز خود را بسبب ضعف و کهن‌سالی چنین خوار و زبون می‌بینم. در معرض اهانتی عظیم قرار گرفته خود را شکسته و مغلوب درمیابم.

آنچه را که هر گز جنگها، محاصره‌ها، دام‌ها نتوانسته بودند انجام دهند؛ آنچه را که هر گز آراگون و قرناطه نتوانسته بود؛ آنچه را که هر گز کلیه دشمنان شما و همه حسودان و بدخواهان من جرأت آنرا نداشته بودند، کنت دو گورماس مغرور و نیر و مند، با سوء استفاده از ضعف و پیری من، از روی غیظ و حسد بخاطر لطف و مرحمتی که شاه روا داشته بودند نسبت بمن انجام داد. اهانت و ناسزای او همین‌جا در محیط دربار تقریباً در برابر چشمان اعلیحضرت انجام گرفت و اعلیحضرت بشدت و ناگواری آن بدرستی وقوف حاصل فرمودند!!!

بدینسان، این موهای من، طی سالیان دراز در سفر و حضر، در جنگ و صلح زیر بار ساز و برگ و اسلحه گران‌مثل برف کوهساران سپید گشته، این خون من که بیش از هزاران بار در راه سلطنت نثار شده، این بازوی من که در گذشته ارتشی تمام را بلرزه می‌انداخت، همه اینها یکسره باننگ و بدنامی، با شرم و خفت تمام راه گور می‌پیمود چنانچه فرزندی مثل رودریگ از من بوجود نیامده بود؛ اگر فرزندی بر ازنده خودم و لایق ملک و سلطنت بشمر

نرسیده بود .

اعلیحضرتا، رودریگ دست خودش را برای کشتن کنت بمن  
قرض داده ، شرف مرا بمن باز گردانیده و ننگ مرا پاك کرده  
است . مگر نه چنین است؟

شاهها، اگر ابراز شجاعت و تأدیب بی ادبان ، رفع توهین و  
جبران اهانت یک سیلی جرم است و مستوجب مجازات ، من تنها  
مقصرم و طوفان باید بسوی من تنها بتازد و مرا نابود کند! اگر  
عضوی خطا کرد تقصیر متوجه سراسر است و باید سر را جدا کرد .  
اکنون در این ماجرا ، در آنچه ما را بداد خواهی و دفاع دعوت  
نموده من سرم و رودریگ عضو است ، مرا قصاص کنید و عضورا  
امان دهید .

اگر شی من مینالد که رودریگ پدر او را کشته ، همه میدانند  
که اگر من خودم قادر بدفاع از شرف خود بودم هرگز رودریگ  
بچنین کاری اقدام نمی کرد . خداوند گارا ، مرا قربانی کنید و  
بازوئی که قابل تحسین است و توانائی خدمت دارد نگاهدارید .  
با ریختن خون من ، شی من راضی خواهد شد . من بدین قصاص  
و مجازات تن خواهم داد و مقاومت نخواهم کرد . هرگز با سر  
و فرمان شاه معترض نخواهم شد و چون باشرف و افتخار جان خواهم  
سپرد ، افسوسى در دل نخواهم داشت . اکنون برای مجازات حاضر  
و آماده ام . این بود دفاع من و عرایض من .

### دون فرمان

مطلب بزرگی است ، هر چه می اندیشم باید آنرا در شوری مطرح  
کنیم و رأی شوری را بخواهیم .

دون سانش ، شی من را بمنزلگاه خودش برسانید . دون دی یگ در قصر ما خواهد ماند و بشرف سر بازی آنرا ترك نخواهد کرد . فوراً دون رو دریگ راجسته جو کنید و بحضور آورید . همگان مطمئن باشید ، من عدالت را برقرار خواهم کرد .

**شی من**

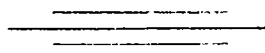
اعلیحضرتا ، عدالت اینست که قاتل بسزای خود برسد!

**دون فرمان**

آرام باش دختر من .

**شی من**

چگونه آرام باشم! فرمان اعلیحضرت دردم را دو صد چندان میکند ، من تاب ندارم که آرام باشم و سکوت اختیار کنم .



## پرده سوم

### مجلس اول

### دون رودریگس - الویر

الویر

رودریگس چه کردی؟ ای بیخت بر گشته، اکنون به کجا آمده‌ای؟

رودریگس

اینجا آمده‌ام تا سراسیمب سرنوشت دردناک خود را ببینم!

الویر

چگونه جرأت میکنی و این غرور از کجاست که در این سر آمده‌ای؟! در اینخانه بدست توسوگ بزرگ برپا گردیده و همه دلها از سوز غم گریانند. مگر تو کنت را نکشته‌ای؟ اکنون چگونه دسرای او حاضر شده و روح او را بسخریه گرفته‌ای؟

رودریگس

حیات او ننگ من بود و این کار بیخاطر شرف از دستم جاری شد.

الویر

اما، باین احوال چگونه قلب تو راضی شده که دسرای مقتول ظاهرشوی، کجا دیده‌ای که قاتل بمنزل و مأوای قربانی خود پناهنده شود؟!

دون رودریگس

آری، من اینجا در برابر یگانه‌داور و دادستان خود حاضر شده‌ام؛

ترا بخدا دیگر مرا با چهره وحشت زده منگر . من اکنون در پی مجازات و مکافات خویشم . داور من عشق منست ، دادستان من شی من عزیز محبوبه منست ؛ من سزاوار هلاکتتم ، زیرا کینه او برای من از مرگ جانسوزتر و هلاکت بارتر است . من اینجا آمده ام تا از دهان او قرار محکومیت خود را بشنوم و از دست نازنین او شربت هلاکت را نوش کنم . آری ، الویر ، اینست آرزوی من ، آرزوی قلب و جان من !!

### الویر

بهتر آنست که از دیدار او بگریزی ، از شدت خشم او فرسنگها فرار اختیار کنی ! در اولین دقایق تأثر و کینه شی من شرط احتیاط اینست که خود را بدزدی و ظاهر نشوی . بتومیگویم ، برو ، پنهان شو و خود را در معرض اولین هیجانات او قرار بده ! صلاح تو در اینست که از تصمیم خود دست بشوئی و آتش خشم و کین او را دامن نزنی !

### رودریگ

نه ، هرگز ، با آنچه اتفاق افتاده ، با آنچه دستهای من مرتکب شده ، با تیر غمی که در دل شی من نشانده ام ، خشم و کین او را طالبم . برای اینکه زودتر بمیرم و بقصاص خود برسم آرزو دارم که خشم او صدچندان شود و مرا با دست خود هلاک سازد !

### الویر

اما بدانکه شی من در این لحظه در قصر پادشاه است و بدون شک بهمراهی کسان و افسران سلطان بدینجا باز خواهد گشت . فرار کن ، از اینجا بگریز ، استدعا میکنم ، التماس مرا بپذیر و غصه

مرا افزون مکن. رودریگ بتو میگویم فرار کن، آخر اگر ترا اینجابهینند و غافلگیر کنند، چها خواهند گفت و چه خواهند اندیشید؟ آیا تو راضی میشوی که بدخواهان بگویند و شایع سازند که شی من قاتل پدر را در خانه پذیرفته است؟ آیا به ننگ او راضی هستی؟ وای! الساعة خواهد آمد. بارالها، خداوندا، او را سی بینم، وارد خانه شد. رودریگ، استدعا میکنم، اقلاً بخاطر آبروی او در گوشه ای پنهان شو، پنهان شو تا دیگران ترا در سرای شی من نبینند.

### مجلس دوم

#### دون سانش - شی من - الویر

#### دون سانش

بلی خانم، برای شما قربانیهای خونین لازمست! خشم شما بجاست، زاری شما و دادخواهی شما کاملاً قانونی و صحیح است. من هرگز در صدد سست کردن اراده شما نیستم و نمیخواهم شما را تسلی دهم. لیکن اگر تصور میفرمائید کاری از من ساخته است و افتخار خدمت میدهید، شمشیر من در اختیار شماست و باین تیغ آبدار میتوانم قاتل پدر شما را مجازات کنم! برای انتقام پدر از عشق و وفاداری من استفاده بفرمائید. بفرمان شما دست و بازوی من قویتر و چالاکتر خواهد بود!

#### شی من

وه، چه بدبختی عظیم گریبان مرا گرفته! وه، چه سرنوشت دردناک و بیرحمی!!!



### دون سانش

خانم ، استدعا دارم ، خدمت مرا بپذیرید .

### شی من

شاه بمن قول داده و داد مرا خواهد داد . بی احترامی و ناسپاسی  
جائز نیست .

### دون سانش

اطلاع دارید که عدل سلطان چه اندازه با کندی پیش میرود . اغلب  
جرایم و جنایات در پیچ و خم داد گستری از خاطرها محو میشود .  
می ترسم از بابت دادستانی پادشاه کار بجائی نرسد و چشمه اشگ  
وزاری دل شما هر گز خشک نگردد . اجازه بفرمائید جوانمردی  
با تیغ تیز انتقام شمارا بستاند ! بدین طریق راه نزدیکتر و اطمینان-  
بخش تر است .

### شی من

البته ، آخرین علاج درد من همین است ، اگر کار بدینجا بکشید  
و لطف و محبت شما همچنان باقی و پابرجا بماند ، آنگاه رخصت  
خواهید داشت مصیبت مرا جبران کنید و انتقام مرگ پدر مرا  
بستانید .

### دون سانش

بدین آرزو اگر جان فشانم رواست ؛ باین امیدواری اجازه مرخصی  
می طلبم .

مجلس سوم

شی من - الویر

### شی من

الویر ، بالاخره آزاد شدم ، در این دم میتوانم بدون فشار ، بدون

ترس دردهای خودم را برای تو فاش کنم، میتوانم آزادی آهسوزان بر کشم و از دیده باران اشک ببارم! آه، الویر در این لحظه میتوانم روح و قلب خودم را مانند آئینه بی غشی بتو بنمایم تا بدانی و دریابی رنج و غصه‌ی دل من بچه‌پایه عمیق و جانکاه است.

الویر، تو میدانی، پدرم، پدر بزرگوارم کشته شده، و رودریگ با اولین تیغ بران خود، یعنی اولین عمل پهلوانی خود رشته عمر پدرم را قطع کرده است. وه، چه حدیث درد ناک و جانسوزی! اکنون سرشک غم بباریم و زاری کنیم! الویر، الویر، تو میدانی که نیمه از جان من، نیم دیگر را بگور فرستاده و مرا بانتهام خون آن نیم دیگر برانگیخته؟! چه داستان غم‌خیزی است الویر، بین وحیرت کن! آن نیمه که برایم باقی مانده باید فدای آن نیمه‌ی از دست رفته کنم! چه کنم، چه چاره سازم؟

## الویر

بانو، آرام باشید، قدری استراحت کنید، استدعا میکنم!

## شی من

چه سیگوئی، الویر، استراحت کنم، مگر میتوانم؟ چگونه جرئت داری از آرامی و راحتی سخن بگوئی، جان من در آتش است! اگر انتقام نستادم و آن دستی را که خون پدر مرا ریخته بآتش خشم و کین نسوزانم، چگونه میتوانم درد خود را تسکین دهم؟! اگر بدادخواهی بر خیزم و پیروز شوم، دیگر زندگی برای من چه لطف و ارزشی خواهد داشت؟! مگر نمیدانی، الویر، که من این قاتل را دوست میدارم؟! چه خاك بر سر بریزم، چه چاره سازم؟

## الویر

او شمارا از وجود پدر محروم ساخته، باز او را دوست میدارید؟!!

### شی من

دوست داشتن کم است و نارسا الویر ، من او را میستایم و میپرستم .  
 اکنون عشق و عاطفه من در برابر خشم و کین من ایستاده و در  
 وجود دشمنم محبوب خودم را می بینم و می ستایم ؛ این چه داستانی  
 است ؟ علی رغم حس و وظیفه انتقامی که در من بیدار گشته ،  
 برای العین و روشنی می بینم که رودریگ هنوز در صحنه دل من  
 با پدرم در نبرد و ستیز است !!

الویر ، بر اثر این پیکار ، قلب من چاک چاکست ، لیک روحم  
 همچنان تزلزل ناپذیر بر جا مانده و شرافتم اجازه نمیدهد با سست  
 عنصری بعشق و عاطفه تسلیم شوم . رودریگ در قلب من بسیار  
 گرامی و عزیز است ، جانم بسوی او پرواز میکند . ولی چکنم ،  
 شرف و دودمان خود را چکنم . باید از خون پدرم دفاع کنم ! .

### الویر

بانو ، شما تصمیم دارید رودریگ را تعقیب کنید ؟ !

### شی من

الویر ، بیچاره ام ، تصمیم جانسوزیست . فکر تعقیب و شکنجه او  
 روح مرا عذاب میدهد . سر او را میخواهم ولی در دل دعایم میکنم  
 که هرگز موفق نشوم . چاره نیست ، باید او را تعقیب کنم .  
 لیکن اگر او بمیرد ، سرگ من نیز حتمی است و پپای او جان  
 خواهم داد !

### الویر

بانو ، استدعا دارم ، افکارشوم و پیریشانرا از سر خود دور کنید !  
 استغاثه میکنم ، چنین راه تاریک و غم خیز هرگز شایسته وجود  
 شما نیست .

## شی من

الویر ، پدرم در برابر چشمانم ، در دامان من جان داده ، از خون او ندای انتقام برمیخیزد ، چگونه میتوانم ، ندای او را ناشنیده پندارم و بگذرم . آه ، راستست که من اکنون در سیطره عشق گرفتارم ، ولی ممکن است اجازه دهم سکوت ننگ آمیزی ندای شرف و وجدانم را خفه کند ؟ الویر مرا دریاب ، بگو بدانم راه من در این ماجرا کدامست ؟

## الویر

بانو ، آرام باشید ، سخن مرا بپذیرید ، جانب عشق عزیز است و همه شما را بخاطر عاطفه ای که نسبت برودریگ دارید خواهند بخشید . مگر نه اینست که باستان شاه شتافته و دادخواهی کرده اید ؟ آری ، شما بوظیفه وجدانی خود عمل کرده اید ، استدعا میکنم خاطر نازنین را دستخوش افکار آشفته نسازید . آرام باشید و بندای قلب خود گوش فرا دهید .

## شی من

آخر الویر ، شرف و افتخار دودمان من در خطر است ، باید انتقام بستانم ، باید این مسئله را تعقیب کنم . حق ندارم لحظه ای از طلب بازایستم . الویر ، تو میدانی ، هر چند عشق و عاطفه من جانسوز و عمیق باشد ، ارواح بلند و نیک اندیش حق ندارند از طریق وجدان و وظیفه منحرف شوند و سرپیچی کنند .

## الویر

اما بانوی من ، شما رودریگ را دوست میدارید ، آیا جائز است بچنین انتقام جوئی سخت اصرار ورزید ؟ !

شی من

آری عزیزم ، من بعشق رودریگ اعتراف میکنم .

الویر

آخر ، تصمیم شما چیست ، چه خواهید کرد؟

شی من

الویر ، آخرین چاره من اینست که برای حفظ شرف دودمان ،  
و برای تشریفی روح خودم او را با قوت و قدرت تعقیب کنم و تا  
سرگ او دست از تلاش برندارم . وقتی به نتیجه رسیدم ، آنگاه  
خون خودمرا بریزم و خودرا نیز هلاک سازم !

### مجلس چهارم

#### دون رودریگ - شی من - الویر

دون رودریگ

آری ، بدون تعقیب ، بدون زحمت و مزارت ، اکنون بشما فرصت  
میدهم خون مرا بریزید و بمراد خود برسید !

شی من (سراسیمه)

الویر ، کجاستیم ، چه می بینم ، رودریگ اینجا؟! درسرای من!  
رودریگ در برابر من !!!

دون رودریگ

رحم نکنید ، خون من حلال شماست ، خون مرا بریزید ! بدون  
مقاومت بشما اجازه میدهم لذت انتقام را بچشید و بدست خود مرا  
هلاک سازید !

شی من

افسوس! ... خداوندا! ...

دون رودریگ

گوش کن ...

شی من

پریشانم ، جلوی پای خودم را نمی بینم ، از حال میروم !

دون رودریگ

یک دم ، یک لحظه ! ...

شی من

بگذار بمیرم ، بگذار جان بدهم ، مرا راحت بگذار !

دون رودریگ

دو کلمه ، فقط دو کلمه ! آنگاه می توانی با این تیغ تیز پاسخ مرا بدهی .

شی من

آه ، تیغی که خون پدرم از آن می چکد !!!

دون رودریگ

آه ، شی من ، شی من عزیزم !!! ...

شی من

زود ، این اسلحه ننگین و نفرت انگیز را از برابر چشمان من دور کن

این تیغ خون آلود گواه جنایت توست و خون تورا مباح میکند !

دون رودریگ

برعکس ، میل دارم تو این گواه ناخدمتی من و آلت قتاله پدرت را

بنگری تا آتش انتقام تو شعله ور شود و تیز گردد و زودتر خون

سرا بریزی !!!

شی من

آن تیغ بخون من آغشته است !

دون رودریگ

پس آنرا در خون من فرو بر و خون خودت را با خون من

شست و شو کن!

شی من

آخر ، این چه بیرحمی است که نسبت بمن روا میداری؟ در یک روز و یک لحظه خون پدرم را ریخته و جان مرا با دیدار خود تمام میکنی! آه ، این تیغ را از منظر من بردار و دور کن ، دیگر طاقت دیدن آنرا ندارم. تو میخواستی بسختن تو گوش فرا دهم و مرا می کشی و هلاک میسازی!

دون رودریگ

بسیار خوب ، اطاعت میکنم ، ولی بدانکه از تو دست برنخواهم داشت . باید بدست خودت خون مرا بریزی و باین حیات دردناک من پایان بخشی . زیرا نمیتوانم از کرده خود نادم و پشیمان باشم . انتظار نداشته باش که از آنچه حادث شده و بدست من انجام گردیده از ساحت مقدس تو پوزش بطلبم . کردار تند و ناشایسته کنت شرف پدر مرا لکه دار ساخته و مرا نیز غرقه ننگ و بدنامی کرده بود . تو باید بدانی که اهانت پدرت نسبت پدیر من چقدر گران و غیرقابل تحمل بوده است . به گونه پدرم سیلی نواخته بود! من در این اهانت و هتک شرف سهیم و شریک بودم ، عامل آنرا جستجو کردم ، اورا یافتم ، اهانت خود و پدرم را جبران کردم و انتقام خود را ستاندم . بدانکه اگر دوباره چنین حادثه ای پیش آید اقدام من همین خواهد بود و جز این راهی ندارم . درحقیقت چنین نیست که عشق و عاطفه من برفع تو در قلب من با نفس خودم و با اراده پدرم نچنگیده و مبارزه نکرده باشد . حاشا و کلا ، هزار بار دردم تردید و تشویش در باب انتقام و جبران اهانت حاصل گشته ،

همواره در باطن خود غوغائی حس میکردم و دادگاه واقعی در سینه‌ام جهات مختلف و ضد و نقیض مسئله را می‌سنجید و نتیجه میگرفت. بهر تقدیر خود را در پرتگاهی میدیدم که از دو سو به ننگ یا نومیدی کامل منتهی میگشت. با اینکه زیبایی و جلال تو همواره کفه ترازو را بخود متمایل میساخت، در قلب خود دریافتم که من با ننگ و پستی نمی‌توانستم لایق و برازنده مهر تو باشم. با وجود مهری که از من در دل داشتی بخوبی میدانستم و احساس میکردم که وجود مرا مقرون بشرف و علو طبع دوست میداری نه ملازم با ننگ و بی‌شرفی. اگر بندای عشق تو گوش فرامیدادم و بفرمان او مطاوعت میکردم، همانا از درجه لیاقت و شایستگی ساقط می‌شدم.

باز بتو می‌گوییم و تکرار میکنم، هر چند خون می‌خورم، تا آخرین لحظه تکرار خواهم کرد که اگر جراحت التیام ناپذیری بقلب و روح تو وارد ساخته‌ام، بخاطر شستن و پاک کردن ننگ خودم بوده و بخاطر این بوده‌است که شایسته مهر تو و کاوین تو باشم. لیکن اکنون که دین خودم را نسبت بشرف و احترام دودمان خودم ادا کرده‌ام به آستان تو رو آورده‌ام که هر چه اراده و فرمان تو اقتضا کند بدان تمکین کنم و سر سپارم. برای هدیه کردن خون خودم بدین جا، بخاکپای تو قدم گذارده‌ام. یک لحظه پیش، آنچه در شأن من و برازنده من بود انجام دادم، هم اکنون در این لحظه آنچه وظیفه قلب منست بجا می‌آورم. بخوبی میدانم که جنایت خونبار من تو را ضد من مسلح کرده‌است. بدینجهت، اکنون جسم و جان خودم را بتو تسلیم میکنم تا هر چه وظیفه بتو



امر میکند انجام دهی. با تسلیم و رضا در اختیار تو هستم تا خون مرا بکفاره خون پدرت بریزی، آن کسی را که بریختن خون پدرت فخر میکند قربان کنی و قلب خود ترا بداروی انتقام شفا بخشی.

### شی من

آه، رودریگ، هر چند در این لحظه کینه تو را در دل دارم ولی نمی توانم تو را از بابت جنایتی که مرتکب شده ای سلامت کنم. زیرا قصد تو در این ماجرا مردانه بوده و هرگز نمیتوانستی به ننگ و پستی تن در دهی. گرچه درد و رنج من بیکرانست، نمیتوانم تو را متهم سازم. تنها از پیریشانی و بدبختی خود بی تاب و نالانم. آری، من میدانستم که بعد از چنان اهانت عظیم، فضیلت شرافتمندی تو چه اقتضا میتوانست کرد. تو بوظیفه مردانگی خود عمل کرده ای. ولی با کردار خود راه شرافتمندی را بمن باز نمودی و سرمشق مردانگی را در برابر وجدان من گزاردی. پیروزی تو مرا بیدار ساخته! تو انتقام پدر خودت را ستاندی و شرف و دوامت را نگهداشتی. مرا نیز چنین تکلیفی در پیش است. گرچه در باطن رنج میکشم و خون میخورم ولی راه دیگری ندارم. دریغا و دردا! عشق من و مهر من بوجود تو بیشتر مایه رنج منست. زیرا اگر پدرم بحادثه دیگری درمی گذشت، تنها دیدار روی تو برایم مایه تسلی و خشنودی قلبم میتوانست بود. و هر چند رنج و سوزش من گران میبود، نوازش دست نازنین تو و پالودن اشکهای من، جادوانه، روح مرا شفا میتوانست بخشید. افسوس، هزار افسوس! چون پدرم را از دست داده ام، تو را نیز باید از دست بدهم! وجدان و شرف من اقتضا میکند که از حب تودست بشویم و چنین وظیفه

شوم و جانگداز، مرا بتعقیب و هلاکت تو امر میدهد و ترغیب میکند. تو نباید انتظار داشته باشی که من غیر از این راهی بروم و طریقی به پیمایم. هر چند پیمانۀ عشق و محبت ما صافی باشد، من نیز باید لایق تو باشم و بوظیفۀ شرافتمندی خود عمل کنم. تو با مجروح ساختن قلب من، خود ترا بر ازنده من و شایسته وجود من نشان دادی. من نیز بنوبۀ خود با خواستن هلاک تو و جبران خون پدرم باید کفو و هم‌مطراز تو باشم. افسوس، سر نوشت ما اینست! باید راهی را که تقدیر دردناک در برابر ما قرار داده به پیمائیم و در آتش غم بسوزیم.

### دون رود ریگ

پس مسامحه و تأخیر جائز نیست. تو باید آنچه را که فرمان شرف و وظیفه صادر کرده ادا کنی. اکنون این تیغ تیز و این سر من، خون مرا زودتر بریز و بحیات من ترحم جائز مشمار. ضربت تو برای من گواراست! پس از چنان جنایتی که مرتکب شدم و جراحی که بقلب نازنین تو وارد ساختم، دیگر طاقت زیستن ندارم. اگر بدست تو کشته شوم، خوشبختی من عظیم خواهد بود!

### شی من

رود ریگ، چه میگوئی و چه اصرار میورزی؟ من دشمن تو و طرف دعوی تو هستم؛ از من دوراست که میر غضب و قاتل تو باشم. چون تو سر خود را بمن ارزانی داشته‌ای، آیا بر ازنده منست که من آنرا بستانم؟ من سر تو را بعدالت خواهانم، تو باید از آن دفاع کنی. من مجازات تو را از مقام دیگری خواستارم. وظیفۀ من تعقیب تست، ولی قصاص و مجازات با من نیست.

### دون رودریگ

همچنانکه من بادت خودم اهانت پدرم را جبران کردم، تو نیز باید با دست خودت جنایت مرا مجازات کنی. بیاشی من، قدرت داشته باش، جان من بتو تعلق دارد، خون مرا بریز!

### شی من

ای بیرحم سنگدل، بچه‌جهت در این باب اصرار می‌ورزی؟ تو بدون کمک انتقام خودت را ستانیدی و می‌خواهی مرا وادار کنی که چنان کنم. هرگز، هرگز! زیرا جنایت من آشکار خواهد شد. همت من بلند است. خون پدرم و شرف دودمانم بالاتر از آنست که بعشق تو و نومیدی تو تسلیم شوم.

### دون رودریگ

شگفتا، هرچه تلاش می‌کنم بجائی نمی‌رسد و تو نمی‌خواهی بدرد ورنج بی‌پایان من خاتمه دهی. بنام پدرت و بخاطر محبتی که در بین ما حکومت میکند درخواست می‌کنم، التماس مرا بپذیر. مرا بانتمام جوئی بکش. رحم کن، بکش، خون مرا بریز و مرا خلاص کن! من دیگر طاقت زیستن ندارم. کشتن من بدست تو گوارا تر از آنست که بادشمنی و کینه تو بزند گانی دردناک خود ادامه دهم.

### شی من

برو، رودریگ، روح تو آرام باشد، من بتو کینه‌ای ندارم.

### دون رودریگ

باید کینه داشته باشی!

### شی من

قلب من رضایت نمیدهد، نمیتوانم کینه داشته باشم.

### دون رودریگ

از زخم زبان مردم نمیهراسی؟ هنگامی که جنایت مرا دریابند  
و آگاه شوند که هنوز تو بمن مهر داری و قلب تو بعشق من  
آکنده است چها خواهند گفت و چه خواهند اندیشید؟! تو باید  
بدخواهانرا از این پس بسکوت و خاموشی محکوم کنی. بیا،  
با کشتن من شهرت و آبروی خودت را دریاب. مسامحه مکن،  
بیش ازین مرا رنج مده. رحم داشته باش، خون مرا بریز!

### شی من

شهرت و آبروی من با زنده ماندن تو بهتر میدرخشد. من بیخواهم  
و آرزومندم که بدخواهترین و حسودترین مردمان صلاهی افتخار  
مرا در دهند و بحال من زاری کنند. از این جهت، در عین اینکه تورا  
می پرستم تورا تعقیب خواهم کرد. رودریگ، استدعا میکنم،  
بیش از این اصرار و الحاح مکن، برو و مرا بحال خود واگذار.  
من تورا دوست میدارم و باید تورا قربانی کنم. استدعا میکنم  
در تاریکی شب خودت را پنهان کن و از سرای من خارج شو. مبادا  
تورا ببینند و آبروی من لکه دار شود! تنها فرصتی که بدخواهان  
و بدسگالان برای بدگوئی و افترا بدست خواهند آورد اینست که  
واقف شوند و بدانند که من تورا بعد از ماجرای کشته شدن پدرم  
درسرای خود پذیرفته‌ام. رودریگ، خواهش دارم، التماس دارم،  
اجازه ندهی عفاف و تقوای من آلوده شود. برو، آهسته در پناه  
ظلمت از سرای من بیرون شو.

### دون رودریگ

اگر بمیرم بهتر از اینست که اسر تورا بپذیرم!

شی من

رودریگ، برو، برو! پیش از این مرا رنج مده!

دون رودریگ

آخر میخوام بدانم تصمیم تو چیست و بچه کار دلبسته‌ای!

شی من

با وجود شعله عشقی که نسبت بتو در دل من میدرخشد تا سرحد  
اسکان برای جبران خون پدرم خواهم کوشید، ولی، با وجود  
غیرت و حمیتی که مرا بانجام وظیفه مقدس و بیرحم خود وامیدارد،  
تنها آرزوی من اینست که در تلاش خود توفیق نیابم و سعی و  
کوشش من عقیم بماند.

دون رودریگ

اینست معجزه عشق!

شی من

و منتهای بدبختی و تیره‌روزی من!

دون رودریگ

بارالها، چه درد ها و شکنجه ها، چه اشکهای خونین بخاطر  
پدرانمان نصیب ما کردی!!!

شی من

خداوندا، که میتوانست چنین روز گاری را پیش بینی کند و حدس  
بزند؟ رودریگ، سرنوشت خودت و مرا سی بینی؟!!

دون رودریگ

بدین سرنوشت غمناک باید گریست!

شی من

فرشته خوشبختی دیروز بما تبسم میکرد و امروز چهره تابناک

خود را پنهان کرده است. این چه دردمندی است، بارالها؟

**دون رودریگ**

بساحل عشق و کامروائی نزدیک بودیم ، خداوندا ، این چه طوفان بود که کشتی امید ما را چنین درهم شکست؟!

**شی من**

رودریگ ، چه دردی در سینه دارد !

**دون رودریگ**

چه غمی در دل دارم ! تیر حسرت بجانم خلیده !

**شی من**

رودریگ برو ، دیگر طاقت ندارم آواز تورا بشنوم .

**دون رودریگ**

شی من ، خدا نگهدار ، میروم ولی زندگی من سرگبار است ! تنها آرزویم اینست که تو مرا تعقیب کنی و در پایان امر بیای تو قربانی شوم !!

**شی من**

اگر چنین چیزی فرارسد ، بروح پاك پدرم سوگند میخورم کسه لحظه ای بعد از تو زنده نخواهم ماند ! زندگی برای من حرام خواهد بود ! خدا نگهدار ، خدا حافظ ، رودریگ .  
( رودریگ خارج می شود )

**الویر**

بانوی من ، دردها و مصائبی که از آسمان برای ما نازل می شود ، هر چند . . . .

**شی من**

الویر ، مرا آزار مده ، اجازه بده نفسی بر آورم ، تسکین و تسلی

خود را در خاموشی شب میجویم . ناله شبگیر بیماران خوش است . بگذار تنها بمانم ، شاید گریه آبی بقلب سوزانم بیافشانند .

### مجلس پنجم

#### دون دی یگ (تنها)

شاد کاسی کامل و تمام عیار برای دیاری میسر نیست ! همواره لذت بخش ترین موفقیت های ما بنا کاسی آمیخته است . گوئی در زندگی شهد و شرننگ ملازم یکدیگرند . همواره صفای روح ما بغبار غم آلوده است . من اکنون غرق در شادیم ولی از ترس بخود می لرزم !

هم اکنون دشمن خود را در خاک و خون کشته یافتیم ولی از دست و بازویی که مرا شادمان ساخته اثری نمی یابم . خسته و نالان با این پیری و فرسودگی تمام شهر را زیر پا گذارده ام تا فرزند پیروزمند خودم را ببینم ، در این ظلمت شب او را به بینم و در آغوش کشم . هیهات ، او را نیافته ام و سایه های شب را بوسه میزنم . دلم لرزانست و نگران . اثری از او نیست ! او مردی نیست که فرار اختیار کند ! می ترسم بستگان و کسان کنت او را تعقیب کرده باشند . عده آنان از شماره بیرونست . عجب وحشتی مرا فرا گرفته ! شاید در این لحظه رودریک کشته شده یا در سیاه چالی بسر میبرد !!!

آه ، خداوندا ، اوست یاسایه او . بارالها ، دعای من مستجاب شده و تو او را از گزند دشمنان و بدخواهان مصون داشتی . دیگر ترسی ندارم و جانم از غم آزاد گردیده است .

## مجلس ششم دوندی یک - دون رودریگ

### دوندی یک

رودریگ ، خدارا شکر ، صد هزار مرتبه شکر ، تورا باز یافتیم !

### دون رودریگ

افسوس ! هزار افسوس ! !

### دوندی یک

فرزندم ، در این لحظه بزرگ ، از تو خواهش دارم شادی مرا با آه و ناله خودت مشوب نسازی . اجازه بده نفسی تازه کنم و تورا بستایم . آری ، فرزند شجاعم ، تو بر ازنده من و پهلوانان سلسله و نژاد منی . تو درس شجاعت مرا بشایستگی دریافتی و رسم مردانگی را نیک ادا کردی و بجای آوردی ، اکنون دریافتیم که تو از سلاله شجاعانی و از خون من بهره داری . اولین ضربت شمشیر تو با تمام کارهای پهلوانی من برابری میکند .

جوانی و غیرتمندی تو با این آزمایش بزرگ ، تورا بمرتبه شهرت و نام آوری پدرت رسانیده است . اکنون ، ای تکیه گاه پیری و فرسودگی من ، ای نهال شادمانی من ، مایه فخر و امید من ، نزدیک تر بیا ، این موهای سپید پدرت را لمس کن و بنواز . بیا بگونه من بوسه زن و جائی را که سیلی شرم و ننگ بر آن نواخته شده بود باز شناس ! اکنون تو مرا از شرم و ننگ نجات دادی .

### دون رودریگ

بلی پدرجان ، وظیفه حمیت و غیرتمندی را بتو مدیون بودم .



بخون تو ، به تربیت و تیمار تو فخر میکنم و اکنون مسرت من کامل است ! شادی من از آنست که اولین ضربت شمشیر من مورد پسند و مایه مباهات آن سروری گردیده است که من حیات خود و همه چیز خود را باو مادیونم .

اما ، پدرجان رخصت بده که بنوبه خود اشک نوسیدی بریزم ، زیرا سخن دلپسند و غرورآمیز شما قادر نیست آبی باتش سینۀ من بریزد و قلب مرا تسکین بخشد ! از خدمتی که کردم و از شجاعتی که بروز دادم ، هرگز پشیمان نخواهم شد . ولی اکنون نوبت شماست پدرجان که دولت و نعمت از دست رفته مرا بمن باز دهید . بازوی من و نیروی همت من برای جبران اهانتی که بشما وارد آمده بود بانتقام جوئی برخاست و علی رغم عشق و محبتی که نسبت به شی من داشتیم ، در پیکار موفق و منصور گشت . لیکن در این پیکار و در این پیروزی جان خود را از دست دادم ! استدعا دارم ، پدرجان ، پیش ازین سخنی مگوئید . بخاطر شما همه چیز خودم ، عزیزترین سرمایه خودم را باختیم . آنچه بشما مادیون بودم بسنگ تمام ادا کردم !

### دون دی یگ

پسر جان ، افتخارتو بالاتر از اینهاست . من بتو جان دادم و حیات بخشیدم ، تو شرف و فضیلت مرا نجات دادی ! اکنون ، بهمان میزان که شرف برای من از زندگی والاتر است من بنوبه خود جبران فداکاری عظیم تورا بتو مادیونم . ولی ، از تو میخواهم ، این همه ضعف و سستی را از قلب باجرت و بزرگواری خود دورسازی ! بدانکه شرف و افتخار یکتا و یگانه است ، ولی معشوقه زیبا

و دوست داشتنی بسیار! عشق، خودکامی و سرگرمی نمی بیش نیست، ولی حفظ شرف و افتخار خانوادگی بالاترین تکلیف و وظیفهٔ رادمردان محسوب میشود!

### دون رودریگ

آه، پدرجان، چه میگوئید و از چه سخن میرانید!

### دون دی یگ

آنچه تو باید بدانی و آنچه پدری وظیفه‌شناس باید بفرزند پرافتخار خود خاطر نشان سازد،

### دون رودریگ

پدرجان، بدینگونه خنجر بدل من مزید! وظیفهٔ شرف و افتخار اکنون از من انتقام می ستاند، چگونه می‌خواهید من بعشق خود خیانت کنم و غبار شرم بر رخساره فرو ریزم؟ آیا دلاوری چون من میتواند بیوفائی پیشه کند، پدرجان، باید پایداری و پیمان داری مرا مانند شجاعت و غیرت من ستایش کنید و حرمت گذارید! پیوند عشق و محبت من با قلب شی من قوی تر از آنست که قادر بگسستن آن باشم. اگر رشتهٔ محبت من اکنون پاره شده پاییهٔ ایمان و سوگند وفاداری من همچنان مستحکم و برقرار است. چون نمی توانم از معشوقهٔ نازنین خودم دست بشویم و نه بوصول او امیدوار باشم، چاره‌ای جز مردن و از خود گذشتن ندارم. سرگ امروز برای من گواراترین داروی خوشبختی است!

### دون دی یگ

پسر جان، این زمان جائز نیست آرزوی سرگ و نیستی درد دل خود بپروورانی. پادشاه تو و کشور تو بیازوی نیرومند تو حاجتمند است.

ناوگان دشمن از دریا بشط وارد شده و مراکشیان تصمیم دارند ما را غافلگیر سازند. نیمه شب در پناه جنبش دریا با سکوت و آرامی بیای دیوارهای برج و باروی بندر خواهند رسید. هم اکنون دربار سلطان در تشویش تمام بسمیر میرد و مردم شهر در وحشت و هیجان افتاده اند. از همه سو فریادها و زاری مردمان بگوش میرسد. در این مصیبت عام اقبال بمن یاری کرده و پانصد تن از دوستان و مردان جنگ دیده و دلاور دسرای من گرد آمده اند. چون بدستان اهانتی که بمن وارد شده بود واقف گردیده، با غیر تمندی تمام، هر یک، برای جبران هتک شرف من، بدیگری سبقت میجوید. ولیکن تو بدانها پیش دستی کردی و انتقام پدرت را ستاندی! اکنون آن مردان جنگی و سلحشوران بی نظیر آماده کارزارند و پنجه های خود را در خون مراکشیان فرو خواهند برد. اینک بر خیز، رهبری آنان و فرماندهی آنانرا بعهده گیر و برو آنجا که شرافت و شجاعت تو اقتضا میکند. برو در برابر دشمنان قدیم خود نمائی کن و جوهر خود را آزمایش بنما. و اگر آرزوی مردن داری، در این کارزار میتوانی بمرگی درخشان جان بسپری!

این فرصت عزیز را مغتنم بشمار و با جانبازی سلامت پادشاه و کشور خودت را بدست آور. رودریگ، از صمیم قلب امیدوارم و بدر گاه احدیت استغاثه میکنم که از این نبرد پیروز مراجعت کنی و دشمنان دیرینه را درهم بشکنی.

رودریگ، بشتاب و همت خود را تنها بجبران اهانت و اعاده شرف پدرت محدود مکن. بلکه در راه شجاعت بالاتر برو و پیشتر بران. پادشاه داد گستر ما را با قدرت و دلاوری خود به گذشت و

بزرگواری هدایت کن و شی من عزیز خودت را بافتح و پیروزی  
 و موفقیت درخشان براه سکوت و اغماض بکشان و هدایت کن. اگر  
 او را بحقیقت دوست میداری، باو بیاموز که بازوی تو و قدرت تو  
 پناهگاه کشور و سلطنت میباشد. تنها بدین طریق ممکن است دوباره  
 قلب و احساسات او را تسخیر کنی و بمراد خود برسی. اما رودریگ،  
 وقت تنگ است و عزیز، نشاید آنرا با سخنان لاطائل تلف کنیم! من از  
 گفتار پسندیده میکنم و میخواهم که تو زودتر بسوی دشمن بشتابی!  
 بیا، رودریگ، بدنبال من بیا، زودتر بکار جنگ و سرکوبی  
 دشمن پرداز. من ایمان دارم که پادشاه ما بزودی درخواهد  
 یافت و بدان مقام اعلی مسلم و مدلل خواهد گشت که آنچه را  
 در وجود کنت دوگورماس از دست داده در وجود ذیجود تو باز  
 یافته است. دیری نخواهد پائید که ببازوی تو و نیروی فرماندهی  
 تو و بی باکی تو فخر و مباهات خواهد کرد. رودریگ، راه نجات  
 تو همین است. اکنون بشتاب و تأخیر روا مدار....

## پرده چهارم

### مجلس اول

#### شی من = الویر

شی من

الویر، آیا راست است؟ ززمه هائی شنیده‌ام!!! تو در این باب چه میدانی؟

الویر

بانوی من، باور کردنی نیست، در مدتی کوتاه، چنان شجاعت و تهوری از خود بروز داده که همه یکدل و یکزبان بتحسین و تعظیم او پرداخته اند. هلهله مردم شهر، بشکرانه فتح و پیروزی و موفقیت این پهلوان نورسته باسماں میرسند. مراکشیان با شرم و ترس در برابر او ظاهر شده اند. گویا برخورد و حمله آنها برق آسا بوده ولی فرار آنان برق آساتر. سه ساعت نبرد خونین نصرتی عظیم نصیب لشگریان ما ساخته و دو نفر از سروران و پادشاهان مراکشی دستگیر شده اند. هرگز چنین فتحی در تاریخ ما دیده نشده و ثبت نگردیده است!

شی من

آیا تمام این پهلوانیها و معجزات از رودریگ سرزده؟! تو میدانی؟

الویر

دو پادشاه مراکشی توسط او دستگیر شده اند، رودریگ آنانرا

مغلوب ساخته و بدست خود زنجیر کرده است!!

شی من

الویر ، بگوبدانم ، چگونه و از چه منبعی این اخبار غریب را بدست آورده ای؟

الویر

از جمعیت انبوه شهر که همه جا بتکریم و ثنای او مشغولند . همه جا اورا فرشته نجات و قهرمان پیروزی میخوانند و دعا میفرستند .

شی من

پادشاه ، با چه نظری باینهمه افتخار و بزرگی مینگرد؟ بگوبدانم!

الویر

رودریگ هنوز جرئت حضور نیافته . ولی دون دی یگ با مباحثات ، بنام آن قهرمان پیروزی ، سروران زنجیر شده مرا کشی را بحضور شاه برده و بیای او افکنده است . با کمال خضوع از اعلیحضرت عفو رودریگ را می طلبد و اجازه میخواهد که اورا بحضور مفتخر نماید .

شی من

الویر ، زود بگو بدانم آیا رودریگ در این نبرد عظیم مجروح نشده و زخمی بر نداشته؟!

الویر

چیزی در این باب نشنیده ام . بانو ، رنگ شما پریده و سینه شما مضطربست . استدعا دارم ، مشوش نباشید و بحال طبیعی باز گردید!

شی من

آری ، اکنون وقت آن رسیده که خود را جمع کنیم و خشم و کین خود را بدست مسامحه و فراموشی نسپریم . آه ، چنان قلب من

باو مشغول است که خود را و تکلیف مقدس خود را فراموش کرده‌ام. همه او را می‌ستایند و بوجود او مباحثات میکنند و قلب من بدان رضایت میدهد و خوشنود میشود، حس شرافتمندی من ساکت است و غیرت من خاموشی اختیار کرده. عشق من، اکنون تو خاموش بنشین، زیرا حس وظیفه در من بیدار میشود. اگر رودریگ دوپادشاه دشمن را زنجیر کرده، پدر مرا نیز بخاک هلاک انداخته. این لباس سوگواری که بر تن دارم و همه چیز در این سرا جنایت او را بیاد من می‌آورد. آه چه سرنوشت دردناکی است! آه، رودریگ، آیا لازم بود اولین ضربه شجاعت و زورمندی تو پدر بیچاره مرا از پای درآورد و اولین ضربت تیغ تو قلب نازک مرا مجروح سازد؟

اکنون، شما ای علائم عزاداری من، ای چادر سوگواری، ای آرایش غم و تو ای جلال و طنطنه اولین افتخار و پیروزی رودریگ، شما همه مرا بیاد انتقام بیاندازید! اگر هر آینه عشق و محبت من غلبه کرد، شما مرا یاری کنید و وظیفه دردناک مرا بمن خاطر نشان سازید! من باید انتقام پدر خود مرا بستانم، این دست و بازوی پیروزمند را بخون بهای پدر ناکامم تعقیب کنم و بهلاکت رسانم!

**الویر**

بانو، استدعا میکنم، قدری آرام باشید، اینک شاهزاده خانم ولیعهد بدیدار شما می‌آید.

## مجلس دوم

## شاهزاده خانم - شی من - لئو نور - الویر

## شاهزاده خانم

شی من عزیز ، من برای تسلی دردمندی تو بدینجا قدم  
نگذارده ام ، بلکه آمده ام بازاری دل تو و آه و ناله تو شریک و  
دمساز باشم !

## شی من

شاهزاده بانو ، چرا با شادمانی و سرور عمومی شریک و دمساز  
نباشید ، چرا از نعمتی که آسمان برای ما فرستاده لذت نمی برید؟!  
کسی جز من امروز حق نالیدن و گریستن ندارد . رودریگ  
کشور ما را نجات داده و خطری عظیم را از مردمان ما دور ساخته ،  
همه باید بشکرانه فتح و پیروزی او شادمان باشند . تنها من  
سوگوارم و حق ندارم در این جشن و سرور سهیم و شریک باشم .  
باید اشک بریزم و ناله سردهم . رودریگ «سه ویل» را نجات داده  
و پادشاه خدمت شایان کرده . قدرت بازوی او تنها برای من  
اسباب سوک واری و غم است !!

## شاهزاده خانم

شی من ، راستست و همه میدانند که رودریگ بکارهای محیر العقول  
موفق گشته .

## شی من

آری ، من اینهمه داستان را شنیده ام ، همه شهر با صدای بلند بتقریر  
آن مشغولند . ولی افسوس که رودریگ جنگ آوری بی نظیر و  
عاشقی ناکام است .



### شاهزاده خانم

اکنون بگو بدانم ، عزیزم ، این هلهله عام و شادی عمومی چه ناگواری برای تو دارد؟ این رب النوع جنگ که مردم اورا میستایند، روزی مورد عنایت و محبت تو بوده . روح تو را تسخیر کرده و خود در کمند گیسوی تو گرفتار بوده است! ستایش و پرستش او باید اکنون مایه افتخار تو باشد . زیرا که قلب تو چنین راد مرد برانده ای را برای ستایش خود برگزیده بود . آیا چنین نیست؟

### شی من

هر کس میتواند و حق دارد شجاعت و ارزش او را بستاید ولی ستایش او برای من عذاب و شکنجه ناسازگار است . هر چند مقام او بلندتر و پرخیده تر شود، درد من نیز مضاعف میشود؛ هر چه بیشتر به ارزش و فتوت او پی برم و آگاه شوم بیشتر از غم گم کردن او رنج می برم . آه ، چه غم سوزانی که دل و جان من بآتش آن گرفتار است! هر چه بیشتر شرف و لیاقت او ظاهرتر و بارزتر میشود آتش خشم من نیز به تندی و تیزی می گراید . با اینهمه وظیفه مقدس برای من از هر چیز بالاتر است! با وجود عشق و مهری که از او در دل دارم از تعقیب او دست برنخواهم داشت و هلاک او را خواهانم .

### شاهزاده خانم

آری ، شی من عزیز، وظیفه انتقام جوئی و خون خواهی تو تا دیروز مایه احترام و اعتلای شخصیت تو بود . جد و کوششی که در این طریق روا داشتی بحدی وجود تو را درانظار و در قلوب همگان بزرگ و معزز ساخته که هر کس در بارگاه سلطان همت تو را

می ستاید و بسبب عشق تو اشک خونین می بارد! اما تو امروز  
حاضری سفارش دوست مشفق و باوفائی چون مرا بپذیری؟

شی من

بانو ، چگونه می توانم از او سر شما سرپیچی کنم !؟

شاهزاده خانم

عزیزم ، آنچه دیروز صحیح و بجا بود ، امروز دگر موردی  
ندارد . رودریگ در این ساعت یگانه پناهگاه است ، عشق و امید  
ملتی که او را می پرستند . حمایت گر کاستیل و مایه وحشت  
مرا کشیان است . پدر تاجدارم نیز بدین حقیقت معترفست که  
شجاعت پدر نامدار تو در وجود رودریگ تجلی کرده است . اگر  
اجازه میدهی مطلب خود را با دو کلمه خلاصه کنم ، باید بگویم  
که تو با تعقیب و سرسختی خودت ویرانی ملک و سرشکستگی  
ملت را خواهانی . آیا برای انتقام پدر جائز است مملکتی را برباد  
دهیم و بدست دشمن بسپاریم؟ شی من ، نه تصور کنی که با این  
سخنان بخواهم تورا باز دواج با رودریگ تشویق کنم ، بلکه خود  
آمده ام تا این خواهش را از قلب تو بیرون کنم . عشق و مهر  
خودت را از او باز گیر ولی از خون او در گذر و حیات او را بمانبخش .

شی من

آه ، بانو ، این کار دردست من و در اختیار من نیست . وظیفه مقدس  
من حدود و پایان ندارد . هر چند دل و جان من بسوی این قهرمان  
پیروزمند پرواز میکنند ، هر چند ملت او را می پرستد و پادشاه او را  
می نوازد ، شاهزاده بانو بشما عرض میکنم و اعلام میکنم که اگر  
هزاران مرد جنگی و دلاور او را احاطه کنند و افتخارات او هزار

چندان گردد، باز من از خون اودست نخواهم شست و تا پای گور  
از تعقیب او آرام نخواهم نشست!

### شاهزاده خانم

البته شی من، تصدیق میکنم که تو بخاطر خون پدر حق داری بخون  
چنین مرد عزیز و محبوبی دست یازی و هلاک او را بخواهی .  
لیکن بالاتر ازین وظیفه آنست که تو بخاطر کشور و ملت از حق خود  
صرف نظر کنی و راضی نشوی که تخت و تاج شاه نامدار ما و کشور  
ما از وجود چنین رادمرد شجاع و بی نظیری محروم شود!  
آری ، شی من ، بزرگترین تنبیه و مکافات او اینست که تو نام  
اورا از قلب خودت بزدائی و او را از دائره مهر خود برانی . شایسته  
چنین است که تو بخاطر مصلحت مملکت بهمین اندازه بسنده کنی  
و مهر او را از دل بر کنی .

### شی من

آه ، بانو ، ممکن است او مهر مرا فراموش کند ، ولی من نمیتوانم  
ساکت بنشینم و لب فرو بندم .

### شاهزاده خانم

شی من عزیز ، از تو استدعا دارم ، به آنچه میخواهی و بدانچه عزم  
کرده ای نیک بیاندیشی . خدا نگهدار ، بهتر است بتنهائی مشغول  
خود باشی و با فراغت بال بتأمل پردازی .

### شی من

بعد از مرگ پدر ، جای اختیار برای من باقی نمانده است .

مجلس سوم  
 دون فرنان - دون دی یگ - دون آریاس  
 دون رودریگ - دون سانش

دون فرنان

دون رودریگ ، ای برازنده وارث دودمانی مشهور و خانواده‌ای که همواره پناهگاه کاستیل بوده ! ای بازمانده سلسله و نژادی که همواره دلاوران جنگی پرورده ، امروز اولین آزمایش تو، تورا در ردیف آنان قرار داده است . چگونه ترا پاداش دهم ؟ قدرت من یارای لیاقت و شجاعت تورا ندارد ! کارتو کار قهرمانی است ! قبل از آنکه دستورات من بفرماندهان صادر شود ، تو کشور را نجات دادی ، تخت و تاج مرا برقرار نمودی و مرا کشیان نابکار را قرین تباهی و خفت ساختی ، اینهمه همت و جسارت را نمیتوان نادیده گرفت و ناچیز شمرد . من هرگز قادر نیستم پاداشی برابر آن بتوا عطا کنم ! لیکن پادشاهان دو گانه‌ای که بدست تو زنجیر شده‌اند بجای من پاداش تورا داده و در حضور من برای تو لقب و عنوان «لوسید» قائل گردیده‌اند . «لوسید» بلفظ و گفتار آنان برابر «آقائی» و «سروری» است . من بدین عنوان که آنان تورا شایسته آن میدانند رشک میبرم و غبطه میخورم . از این پس ترا «لوسید» یعنی سیدو آقا لقب دادیم و بدین لقب خواهیم خواند . از این پس فرمان میدهیم که همه سرداران و بندگان ما بدین عنوان تعظیم کنند و تسلیم شوند . «قرناطه» و «تولدو» سرفرو و آورند . این لقب، برای آنانکه زیر پرچم ما و در کنف حمایت ما زندگی میکنند، نشانه ارزش

ولیاقت تو و همچنین علامت دینی خواهد بود که بتو داریم.

### دون رودریگ

اعلیحضرتا ، استدعا دارم بدینسان خدمتگزار خود را شرمسار مسازید . خدمت ناچیز من شایسته اینهمه بزرگواری و محبت نیست ! گمان ندارم ارزش افتخاری را که سلطان با شأن و منزلت ، برای من قائلند داشته باشم . آنچه بدان واقفم و نصب العین منست ، اینست که خون خودم و هوائی را که استنشاق میکنم بخاک پای پادشاه عظیم الشان خودم مدیون و بدهکارم . اگر جان خودم را بخاطر شاه و کشور نثار کنم ، تنها بوظیفه کوچکی و خدمتکاری خود عمل کرده ام و بس !

### دون فرنان

کلیه آن کسانی که بهمین وظیفه در خدمت ما گردن نهاده اند ، با این همت و جسارت و غیرت و شجاعت و وظیفه خود را ادا نمیکنند ! وقتی ارزش مردان بکمال نرسد و تمام عیار نباشد هرگز بچنین نصرت و موفقیت شایان نائل نمیگردد . بنابراین ، توبنهایت درجه شایسته مدح و ثنای ما و ملت هستی ! آیا ممکن است داستان پیروزی خودت را سراسر برای ما بیان کنی و از توصیف آن ما را خوشنود سازی ؟!

### دون دی یگ

البته اعلیحضرت اطلاع دارند ، هنگامیکه خطر بروز کرده و همه شهر در وحشتی عظیم اندر افتاده بود ، عده ای از دوستان و فدائیان دون دی یگ پدرم درسرای او گرد آمده و سرکردگی سرا طالب شدند . با اینکه روح من در طوفان و انقلابی عظیم بستمیبرد ، خواهش

آنانرا پذیرفتم. هم اکنون از آستان مقدس شاه پوزش میطلبم و از گستاخی خود شرمسارم! زیرا بدون استجازه از خاکپای سلطان بدین امر رضا دادم و بجنگ پرداختم! خطر نزدیک میشد، دوستان پدرم آماده پیکار بودند و اگر آنگاه در پیشگاه سلطان حاضر میشدم بدون شک سر خود را میباختم. بهتر این بود که در پیکار و نجات کشور سر خود را بیازم و جان خود را نثار کنم

### دون فرمان

هم اکنون حدت و غیرت تو را در رفع اهانتی که پیدرت وارد شده بود میبخشم. کشور نجات یافته امروز دفاع تو را بر عهده گرفته! بتو قول میدهم کزین پس، هر چند شی من سخن بگوید و داد خواهی کند فقط برای تسلی قلب و تشفی روح او بسخنانش گوش فرا خواهم داد. اکنون بسخن تو گوش میدهم. چگونه بود قصه جنگ آزمائی و داستان پیروزی شما؟

### دون رودریج

پس، حضور اعلی حضرت عرض می کردم که گروه جنگجویان و دلاوران بدنبال من راه می سپردند و در ناصیه مردانه آنان فروغ اطمینان و بی باکی میدرخشید. پانصد نفر براه افتاده بودیم، لیکن شماره ما هنگامیکه به بندر گاه رسیدیم سه هزار نفر بالغ گردید. هر کس بقدرت و تهور ما در بین راه مینگریست دل و جرأت مییافت و بمالحق میگشت. دوسوم مردان جنگی را در کشتی ها و قایق ها پنهان کردم و باقی مانده مردان و سپاهیان که هر دقیقه مضاعف میشدند با حرارت و شوق بدور من حلقه زده و روی زمین بحالت دراز کش خفته بودند. نیمی از شب را بدین منوال در بیصبری و

انتظار گذراندیم . قوای نگهبانی بندر نیز بفرمان من تسلیم شد ، تدبیر جنگی مرا پذیرفت و به استتار کوشید . من باجرات چنین وانمود کردم که او امر سلطان مرا بر هبری و فرماندهی سپاه برگزیده ! بالاخره پرتو ضعیفی که از درخشندگی ستارگان بزمین پاشیده میشد ، باجنبش دریا بادبان دشمن را در نظر ما آشکار ساخت . لجه اقیانوس متورم گشت و کشتی های دشمن بکمک دریا و جدیت خودشان یکباره بپای دیوارهای بندر رسید ! ازین ما نفسی و صدائی بر نیامد . بزعم آنان همه چیز آرام بنظر میرسید ، نه سر بازی در بندر گاه و نه پاسبانی در استحکامات شهر . خاموشی عمیق ما به آنان دل داد و مسلم پنداشتند که شهر سه ویل را غافل گیر کرده اند . با اطمینان خاطر لنگر انداخته از کشتی های خود پیاده شدند و دوان دوان خود را بدام بلائی که برای جان آنها گسترده شده بود گرفتار ساختند . در آن دقیقه ، ما همه از جا کنده شدیم و همگی یک صدا فریادی عظیم باسماں بر کشیدیم . دیگر سپاهیان بفریادهای ما از کشتی ها و پناهگاههای خود پاسخ دادند . مرا کشیان پنداشتند که کشتی های ما مسلحند و همان دم وحشت بر دل آنان رسوخ کرد . خود را بکلی باخته و از همان لحظه اول شکسته و مغلوب دانستند . از هرسو که میدویدند و بغارت میپرداختند با تیغ تیز و همت دلاوران ما روبرو میشدند . همه جا روی زمین و روی شط بدانها فشار آوردیم و جویهای عظیم از خون آنان جاری ساختیم . لیکن ، علی رغم رشادت و تمهید ما ، سروران و فرماندهان دشمن آنانرا تشجیع نمودند ، ترس و وحشت از دل آنان رخت بر بست و با

قدرت و شجاعت به نبرد پرداختند. ننگ و شرمندگی مردن و جان دادن بدون پیکار بهرج و مرج آنان پایان بخشید و قدرت و نیروی خود را بازیافتند. قداره‌های خود را یکباره از غلاف کشیدند و بیدریغ خونهای ما بخون دشمن بهم آمیخت. از آن پس همه جا زمین و آب و کشتی‌ها و برج و باروی بندر بصحنه نبرد تبدیل گردیده بود و پرچم سیاه سرگ و خونریزی همه جا حکومت میکرد!

اوه، چه بگویم، چه شجاعت‌ها، چه دلاوری‌ها، چه جانبازیها در تاریکی شب بدون نام و نشان و افتخار از نظر‌ها و دل‌ها پنهان مانده‌است! هر کس به تنهایی گواه قدرت و ضربت‌های خود بود و نمیتوانست پایان نبرد، شکست یا پیروزی را حدس بزند و تخمین کند، من از هرسو میدویدم و مردان خود را تشجیع میکردم و بفتح و پیروزی نهائی نوید میدادم: برخی را پیش میراندم، بعضی را باتیغ خود یاری میکردم. کسانیرا که وارد کارزار میشدند دسته بندی میکردم و بنوبه خود پیش میفرستادم. در این هنگامه خود نیز وضع پیکار و چهره پیروزی را نمیتوانستم دید. تا اینکه سپیده صبح دمیدن گرفت و مزیت ما بر دشمن با روشنائی نیمروز کاملاً هویدا گشت. لشگریان دشمن بدیدار چنین وضعی روحیه خود را بکلی از دست داده و باتوجه بکمک عظیمی که صبح دم بما میرسید امید موفقیتشان مبدل بیأس گشت و از ترس سرگ راه فرار پیش گرفتند. همه بسوی سفاین خود دوام شده طناب‌ها را می‌گسستند و میپريدند و در حال فریاد‌های وحشت‌زائی باآسمان بر میکشیدند. بر گشت آنان بسوی کشتی‌ها بعدی در هرج و مرج و آشفتگی انجام میشد که از پادشاهان و



سروران خود غافل بودند. چنان ترس و وحشت و بیم جان بر آنان مستولی گشته بود که دیگر مجال چنین احتیاطی در دماغ و مخیله شان خطور نمی توانست کرد. خلاصه، همچنان که جنبش دریا آنانرا همراه آورده بود، جنبش دیگر آنانرا باز پس کشانید و همراه برد! در این حال پادشاهان آنان باجر گهی کوچکی در بین مردان ما درگیر بودند و بادلاوری و سرسختی از خون خود دفاع میکردند! هر چند آنان را به تسلیم دعوت کردم باشمشیر پاسخ همی دادند. ولیکن چون دریافتند که مردانشان بکلی از دست رفته و در خاک و خون غلطیده اند و به تنهایی باید از خود دفاع کنند، سر کرده و فرمانده قوای ما را فرا خواندند. من پیش رفتم و آنان به تسلیم رضا دادند. و من هر دوی آنان را بلافاصله به پیشگاه اعلیحضرت فرستادم. بدین نمط نبرد ما با تسلیم شدن این دو پادشاه و فقدان جنگ آزمایان دشمن پایان یافت.

اعلیحضرتا، بدین صورت برای خدمتگزاری شما...

### مجلس چهارم

دون فرنان - دون دی یگک - دون رودریگک - دون آریاس  
دون آلونس - دون سانش

### دون آلونس

اعلیحضرتا، شی من بداد خواهی آمده و بار میطلبید.

دون فرنان (خطاب به دون رودریگک)

چه خبر نابهنگام و چه تکلیف مزاحمی! رودریگک، برو، میل

ندارم اورا مجبور بدیدار تو کنم . بجای پاداش و تشکر باید تو را  
از خود برانم . ولی قبل از رفتن ، نزدیک بیبا تا شاه تو ، تو را  
بیوسد و در آغوش کشد . (دون رودریگ خارج میشود)

### دون دی یگ

شاه ، شی من ظاهر آورا تعقیب میکند ولی در دل آرزوی نجات اورا  
دارد!

### دون فرنان

آری ، من اطلاع یافته ام که شی من رودریگ را دوست میدارد و  
هم اکنون اورا آزمایش خواهم کرد .  
دون دی یگ ، روی خود را در هم بکشید و قدری غمناک  
و عزادار جلوه کنید!

### مجلس پنجم

دون فرنان - دون دی یگ - دون آریاس - دون سانش

دون آلفونس - شی من - الویر

### دون فرنان

شی من ، آخر ، رضایت شما حاصل شد و انتظار شمایی اجر نماند !!!  
رودریگ بر دشمنان ما فائق گشت ، لیکن با نهایت تأسف و تأثر  
بر اثر زخمهایی که برداشته بود ، در برابر دیدگان ما جان بجان  
آفرین تسلیم نمود! شکر و سپاس خدای یگانه را بجا آورید که انتقام  
شمارا بازستاند و کار عدالت ما را آسان نمود .

(آهسته خطاب به دون دی یگ)

ملاحظه کنید چگونه رنگ رخساره او پریده و مهتابی شده است!

### دون دی یگ

ملاحظه بفرمائید، شی من از حال می رود! آثار عشق و محبت عمیق در چهره و ناصیه او هویدا است. دیگر هیچگونه شک و تردید باقی نمانده، او رودریگ را از صمیم قلب دوست میدارد و شعله عشق او آشکار گردیده است.

### شی من

چه میفرمائید! چه می‌شوم؟ آیا رودریگ جان سپرده است!!؟

### دون فرنان

خیر، شی من، رودریگ از نعمت زندگی بهره دارد و هنوز در قلب خود، عشق و محبت تزلزل ناپذیری برای تو حفظ میکند. آرام باش، دردمندی و پریشانی تو درمان پذیر است!

### شی من

اعلیحضرتا، اشتباه نفرمایند، انسان ممکن است از شدت خوشحالی منقلب شود همچنانکه از شدت درد و تأثر دگرگون میشود و از حال می‌رود. آری، من الساعه از ذوق زدگی از حال رفتم و دگرگون شدم!

### دون فرنان

شی من، چه اصراری در پنهان کردن دردمندی و تأثر خودت داری؟ یک ثانیه پیش، انقلاب و تألم تو از خبر مرگ رودریگ کاملاً بارز و آشکار گشت!

### شی من

پادشاهها، اکنون نمک بر زخم من مپاشید و دگرگونی مرا از بابت مرگ رودریگ و محبت من نسبت باو بحساب میاورید! آری، من از آن بابت رنجور شدم که مرگ او در جنگ، جان او را از تعقیب

وشکنجه من مصون میداشت. اگر او بر اثر ضرباتی که بخاطر نجات کشور برپیکرش وارد آمده بمیرد، هرآینه نقش من برآبست و انتقام جوئی من عبث و بیهوده! چنین مرگ پر افتخاری برخلاف حق و عدالتی است که من در پی آنم و برای آن تلاش میکنم! بلی من مرگ او را طالبم، نه در میدان افتخار، بلکه بالای چوبه دار. من آرزو دارم که او بخاطر پدرم بمیرد نه بخاطر نجات سیهن. میخوام که نام او و خاطره او ننگین باشد نه مقرون بجلال و افتخار. اگر بخاطر ملک و ملت بمیرد، مرگ پر عظمت و جلالی است که نام او را جاوید و پاینده میسازد. آری، آری، من اکنون پیروزی و موفقیت او را بدون جرم و بدون خجالت دوست میدارم! زیرا که از یک سو مملکت را دریافته و حفظ کرده و از سوی دیگر قربانی مرا از دستم نر بوده و برایم نگاه داشته! چنین قربانی شریف، مشهور، دلاور و پیروزمند برای روح پدرم لازم بود تا خاطره جلالت و پهلوانی او را زنده کند و جاوید نگاه دارد!

افسوس، هزار افسوس! از سوی من خطری برای رودریگ متصور نیست! اکنون اشکهای بی مقدار من بر ضد او چه میتوانند کرد!؟ شاهها، اکنون تمام امپراطوری و قلمرو پهناورشما، برای او پناهگاه غیر قابل نفوذی است! بفرمان شما همه چیز برای او میسر است! سیطره وجود او همچنانکه دشمنان را مرعوب ساخته، وجود حقیر و ناچیز مرا نیز مغلوب خود نموده. عدالت در برابر قدرت و شجاعت او زانو زده، و خونهای که شمشیر او ریخته بمنزله هدایای نوینی برای جنایت خونین او میباشد! هیئات، من

خود با ناله و فغان خودم بر جلال و جبروت او می افزایم! اکنون  
ارابه افتخار او درین دو پادشاه اسیر شده در گردش است و اعتنائی  
بدادخواهی وزاری دل من ندارد.

### دون فرنان

دختر من، شی من، چرا توسن آه و ناله وزاری خودت را باین تندی  
میرانی؟ مگر نه اینست که بخاطر عدالت همه جوانب را باید  
رعایت کرد؟ راست است که پدر تو را کشته اند و رودریگ قاتل  
اوست و تو داد خودت را از من می طلبی! لیکن همین عدالت و  
عدالت حقیقی مرا بعطوفت و نرمی هدایت میکند. از تو خواهش  
میکنم، قبل از آنکه فرمان من صادر شود بقلب و احساسات  
خودت بدقت و آرامی رجوع کنی: در آنجا، چون در آئینه صاف،  
خواهی یافت که رودریگ فرمانروائی دارد؛ و عشق تو در نهان،  
کفه ترازو را بسوی عطوفت و گذشت من خم میکند. بالمآل  
خوشنود و خورسند خواهی شد که چنین محبوبی را برای تو حفظ  
کنم و امان بدهم.

### شی من

برای من!! هرگز! دشمن من، هدف خشم و کینه من، اسباب  
بدبختی من و قاتل پدرم! هرگز، هرگز. تعقیب و دادخواهی  
حق است. چگونه اعلیحضرت حق و عدالت را زیر پا میگذارند و  
باین آسانی فتوای خلاف صادر میفرمایند و بدادخواهی من واقعی  
و اعتنائی نمیگذارند! پس اکنون که عدالت را جاری نمیسازید،  
اجازه بفرمائید به اسلحه و نبرد متوسل شویم. رودریگ پدر مرا  
در جنگ تن بتن کشته و من نیز بدین طریق و بهمین وسیله انتقام  
خودم را می ستانم. در همین محضر عالی، در ساحت مقدس عدل و

دادخواهی، از کلیه مردان و دلاوران شما سرِ رودریگ را خواستارم. هر کس باتیغ تیز او را مغلوب سازد و سرِ او را برای من بیاورد، من از آن او و کنیز او خواهم بود. اعلیحضرتا، استدعا دارم اسر بفرمائید خواهش مرا اعلام کنند و مجری سازند!

### دون فرنان

شی من عزیز، طریقه ای که تو پیشنهاد میکنی رسم کهن و منسوخ است، گذشته از آن ممکن است یکی از دلاوران و راد مردان ما در این ماجرا از دست برود. بهر تقدیر، بر من جائز نیست که رودریگ را در معرض چنین خطر و سرنوشت نامعلومی قرار دهم؛ وجود او برای ملت و پادشاه بسیار گرانها و مغتنم است! بلی عزیزم، مرا کشیان جنایت او را، هر چند برای تو دردناک و غیر قابل جبران باشد، با خود همراه برده اند. صفات قهرمانی و فضیلت دلاوری، رودریگ را از عمل نامطلوبی که انجام داده و مرتکب شده بود بکلی پاک کرده و شسته است.

### دون دی یگ

اعلیحضرتا، اجازه بفرمائید! آیا جائز است که بخاطر رودریگ سنتها و قوانین را زیر پا بگذاریم؟! همواره سنتهای قدیم را محترم باید شمرد و بدان کار بست؛ اگر از آن تخطی بفرمائید یا از اصول آن منحرف بشوید، ملت چه خواهد اندیشید؟ بهر تقدیر افتخار او را با حمایت خود خفیف نسازید. شاهها، اجازه بفرمائید مانند یلان و سرفرازان به پایمردی بایستد و آنچه شرف و عدالت حکم میکند بجای آورد. با فرصتی عطا فرمائید تا نصرت و پیروزیش لکه دار نباشد. کنت دو گورماس دشنام و اهانت رو داشت! رودریگ

اورا تأدیب کرد و بسزای عملش رسانید! اجازه بفرمائید شجاعت و تهور او تا آخرین مرحله کامل و بی آرایش باشد.

### دون فرنان

اکنون که دون دی یگ اصرار دارد و همگی برآند اجازه میدهم که رودریگ در جنگ تن بتن برای حفظ سنن قدیم و عدالت شرکت جوید. اما جائز نیست بدانصورتی که شی من پیشنهاد کرده عمل شود. کافی است که رودریگ یکبار در آزمایش شرکت کند. شی من، بتو اجازه میدهم یکی از جنگجویان را برای نبرد بارودریگ انتخاب کنی و پس از آن دیگر حقی نخواهی داشت!!

### دون دی یگ

اعلیحضرتا، پس از آنچه رودریگ بجای آورده و کارهای پهلوانی که نصیب او گردیده ممکن است کسی جرأت زور آزمائی با او را نداشته باشد. بنابراین میدان را باز گذارید. بهتر اینست که شی من یلان و جنگجویان را آزاد بگذارد و کسی را نام نبرد تا هر کس جسارت و بارای جنگ آوری دارد بطیب خاطر وارد میدان شود.

### دون سانش

میدان را باز کنید، منم آن جسور دلاوری که بارودریگ دست و پنجه نرم خواهم کرد! بانو، رخصت بدهید بخونخواهی شما بر خیزم و با حریف به نبرد پردازم. قول خود را فراموش نکنید.

### دون فرنان

شی من، حاضری دادخواهی خودت را بدست دون سانش وا گذار کنی؟

### شی من

اعلیحضرتا، قول داده‌ام.

**دون فرنان**

برای فردا حاضر باشید .

**دون دی یگ**

خیر، شاها ، بیش از این تأخیر جائز نیست : شجاعان و مردان حقیقی هر لحظه برای نبرد حاضر و آماده اند .

**دون فرنان**

دون دی یگ ، چه میگوئی ؟ رودریگ تازه از نبرد خونین با مراکشیان دست کشیده ! توهم اکنون او را در معرض جنگ تن بتن قرار میدهی ؟

**دون دی یگ**

اعلیحضرتا ، رودریگ ضمن توصیف و گزارش جنگ نفس تازه کرده و آماده است .

**دون فرنان**

دستور میدهم که اقلاً یک یا دو ساعت استراحت کند . بهر حال چون با این شیوه مخالفم و باا کراه بان رضایت داده ام ، این جنگ تن بتن در مقابل من و دربار انجام نخواهد شد .

(خطاب به دون آریاس)

دون آریاس ، شما به تنهایی داوری این نبرد را خواهید کرد . توجه داشته باشید که اصول مروت و جوانمردی از هر دو جانب رعایت شود . درخاتمه حریف پیروز مندر را بحضور من آورید . دون سانش یا دون رودریگ هر کدام فاتح باشد ، جاززه را بدست خودم عطا خواهیم کرد و شی من در حضور من پیمان زناشوئی را با او یاد خواهد کرد !

شی من

چگونه اعلیحضرت راضی میشوند چنین قاعده سخت و خشنی را بمن



تحمیل کنند؟!

### دون فرنان

بلی ، اکنون تو زبان بشکایت میگشائی ؛ لیکن بخوبی میدانم که  
اگر رودریگک پیروز شود تو با طیب خاطر بنظر من تسلیم خواهی  
شد . بهر حال ، دیگر حق ناله و شکایت نداری ، هر کدام از آن دو  
از نبرد فاتح بیرون آید بدون چون و چرا شوی و همسر تو خواهی بود !



## پرده پنجم

### مجلس اول

### دون رودریگ - شی من

شی من

رودریگ ! چگونه جسارت کرده‌ای و روز روشن بسرای من  
آمده‌ای ؟ استدعا میکنم ، بیش ازین توقف مکن ، بیرون شو.  
آبروی من درخطر است!!

دون رودریگ

من درخطر مرگم و شاید ساعتی دیگر زنده نباشم. اینجا آمده‌ام تا  
قبل از ضربت هلاک ، برای آخرین بار با تو خدا حافظی کنم. عشق  
و محبتی که جان مرا بجلال و عظمت زیبائی تو پیوسته مرا بدین  
جسارت واداشته و آرزو دارم قبل از جان دادن تو را ستایش  
کنم و حقیقت عشق خودم را بخاک پای تو عرضه بدارم.

شی من

تو خواهی مرد؟! چه میگوئی؟

دون رودریگ

آری ، باشوق جان خواهم داد تا رضای تو حاصل شود و خونبهای  
پدرت را چنانچه آرزوی تست دریافت کنی!

### شی من

چگونه تو خواهی مرد ! آیا دون سانش تا این حد سهمناک و مقتدر است که قلب شکست ناپذیر ترا بلرزاند ؟ که تو را چنین ضعیف کرده ؟ یا اینکه ، چه او را چنین قوی پنجه ساخته است ؟ عجباً ، رودریگ به نبرد میرود و از هم اکنون خود را خوار و زبون می پندارد ! آن بروباژوئی که مرا کشیان نابکار را تارومار کرده ، آن دست مقتدری که کنت دو گورماس پدر مرا و شجاعترین مردان روزگار را بخاک هلاکت انداخته ، امروز از زور آزمائی با دون سانش بر خود میلرزد ! رودریگ ، همین بود شجاعت و مردانگی تو ؟ !

### دون رودریگ

من بسوی مجازات خود می شتابم نه بسوی جنگ تن بدن ؛ هنگامی که توجان مرا می خواهی ، دیگر مرا یارای دفاع نیست . شجاعت من پابرجاست ، لیکن بازوی من حق ندارد آنچه را که توفنای آن را خواستاری حفظ کند ! همین دیشب گذشته اگر بخاطر جان خودم تنها می جنگیدم ، هلاکت را بزنگی ترجیح داده بودم . ولی چکنم ، یارای خیانت نداشتیم ؛ از شاه و ملت و کشور دفاع می کردم . اکنون که موضوع جان خودم در بین است و توجان مرا بخون خواهی پدرت طالبی ، جان من از آن تست و بتو تعلق دارد . خشم و انتقام جوئی تو دست دیگری را برانگیخته ، ( زیرا من لیاقت نداشتیم بدست نازنین تو کشته شوم ) منم از خود دفاع نخواهم کرد و ضربات آن دست را بجان می پذیرم . بدست و بازوئی که بنام تو و بخاطر تو می جنگد تعظیم و احترام قائلم . چون ضربت های تیغ او به اراده تو و برای باز خرید شرف دودمان تو انجام میشود ،

سینه خود و شانه خودم را در برابر آن قرار میدهم تا هلاک شوم!

### شی‌هن

رودریگ ، اگر عشق تو اقتضا میکند که جان خودت را برایگان تسلیم کنی و در برابر وظیفه دردناکی که مرا وادار میکند، علیرغم روح و احساسات خودم ، تو را تعقیب کنم میخواهی بدون دفاع شربت هلاک بنوشی ، فراموش مکن که در این داستان ، افتخار و شرف تو نیز در خطر نیستی و زوال است . هر چند شهرت و شجاعت تو عالی باشد ، تو را مغلوب دون سانش خواهند شمرد .

من ایمان دارم که شرف و فضیلت برای تو عزیزتر از مهرمن است ، زیرا که بخاطر آن دست خودت را بخون پدر من آغشتی و فرو بردی تا آنجا که با وجود عشق و علاقه بیکران دست از وصال من شستی . اکنون چه شده است که همان عرق شرف و افتخار در قلب تو ناچیز گردیده و تصمیم گرفته‌ای بلا دفاع کشته شوی؟ این چه تغییر حال و احوال است که در فضیلت و تقوای تو حاصل گردیده؟ چرا پیش از این بدان دل بستگی داشتی و اکنون باین درجه بی اعتنا هستی؟ ترا چه میشود ، شجاعت خودت را برای جریحه دار کردن قلب من بکار بردی و اکنون بدان پشت پا میزنی؟ آیا پدر بیچاره مرا این اندازه خفیف می شماری که بعد از فائق شدن بشجاعت و زورمندی او، اکنون بخفت مغلوب شدن تن میدهی؟! رودریگ، خواهش میکنم، دیگر از مردن و علاقه بنیستی سخن مگو؛ بگذار تو را بداد خواهی تعقیب، کنم؛ اگر بحیات خودت علاقه نداری اقلاً بخاطر شرف دودمان و فضیلت سلسله و نژاد خودت بنبرد پرداز و از خود مردانه دفاع کن!!

## دورودریگ

پس از کشتن کنت و پس از درهم شکستن اعراب مرا کشی آیا باز هم دلاوری و عمل قهرمانی دیگری لازمست تا من شجاعت و قدرت خودم را ثابت و مدلل سازم؟ تصور نمی‌کنم دیگر احتیاج بیهلوانی و قدرت نمائی بالاتر از آنچه کردم باشد و من اکنون میتوانم بدون وسواس در این آزمایش تن بتن از دفاع خود صرف نظر کنم و بدلیخواه بمیرم! اکنون همه میدانند که شجاعت من قادر بسخت‌ترین و هائل‌ترین اعمال و اقداماتست، همه میدانند که قوت بازوی من بهر قدرتی چیره تواند گشت و بر همه ثابت شده است که برای من شرف از هر فضیلتی بالاتر و با ارزش‌تر است.

آری، آری، شی من، هر چه بخاطر عزیزت خطور کند و هر چه تصور کنی، رودریگ می‌تواند در این جنگ و آزمایش بمیرد و جان بسپرد، بدون آنکه ارزش و شجاعت او خدشه دار شود. بدون اینکه کسی بتواند او را بضعف یابی غیرتی متهم سازد و بدون اینکه هرگز او را جزء مغلوبین قلم داد سازند و در عداد سرشکستگان بشمار آورند!! هرگز، هرگز چنین بیمی و هراسی نمیرود. برعکس ایمان دارم که درباره کشته شدن من بدست دون سانش، همه یک دل و یک جهت چنین خواهند گفت و خواهند اندیشید:

«رودریگ شی من را می‌پرستید. او نمی‌خواست زنده بماند و تا ابد مورد خشم و کین محبوبه‌اش قرار گیرد. بطیب خاطر و رغبت تمام بفتوای سرنوشت گردن نهاد تا شی من را از وسوسه و جدان و دغدغه خاطر نجات بخشد. محبوبه بخاطر احیای شرف خانوادگی و خونخواهی پدرش خواهان سر او بود و او با دل و جان سر خود

را تسلیم قدم او کرد و تصویری کرد که اگر غیر ازین کند مرتکب جنایت مرگباری شده است. بدین طریق رودریگ برای احیای شرف معشوقه نازنیش عشق خود را فدا کرد و برای انجام خونخواهی و انتقام جوئی شی من جان بجان آفرین تسلیم نمود. بلی، میگویند که بدین طریق رودریگ با وجود کوره اسیدی که بحیات خود و عشق شی من داشت، شرف و حیات خودش هر دو را بیای معشوقه بی مثال نثار کرد و جان سپرد! «آری، شی من عزیز اینست مطالبی که بعد از مرگ من درباره فداکاری من خواهند گفت و خواهند اندیشید. کشته شدن من بدست دون سانش نه فقط افتخار و جلال مرا تاریک نخواهد ساخت بلکه فروغ آنرا تابنده تر خواهد نمود و پس از مرگ ارادی و خودخواسته من همین افتخارم پس که میدانم در قلب شما کسی جز من مقام و محبتی ندارد و در حریم مقدس عشق شما احدی را جز من راه نیست!

### شی من

اکنون که عشق بزندگی و شرف نمی تواند مانع آن شود که توبه آغوش مرگ شتابی، ای رودریگ عزیز، بتوا اعلام می کنم که تورادوست میدارم و ازین پس تو باید از جان خودت دفاع کنی تا مرا از دست دون سانش بر بانی. آری، آری بجنگ پرداز و از خود دفاع کن تا مرا از مخمصه نجات بخشی و آزاد کنی، بجنگ پرداز و از خود دفاع کن تا من گرفتار دون سانش نگردم. آیا بیش از این لازمست با توسخن بفصاحت بگویم؟ اکنون برو و در اندیشه جان خود باش. تواز خود دفاع کن تا من از تعقیب خون پدرم و تکلیف ناسازگاری که حفظ شرف خانوادگی برایم مقرر ساخته نجات یابم، بجنگ

پردازتا مرا ازداد خواهی بسکوت و اداری و سپس اگر در قلب  
خودت مهری و محبتی نسبت بمن احساس میکنی از نبرد فاتح و  
پیروزمند بیرون درآی ! خدا نگهدار ، از این سخنان و اقراری  
که بزبان آوردم گونه هایم از شرم گلگون است ! خدا نگهدار  
رودریگ .

### دون رودریگ (تنها)

بارالها، اکنون زور بازوی من و اراده من قادر است بسر سخت ترین  
دشمنان چیره شود و نیرومند ترین اهریمنان را از پای درآورد !  
اکنون پیش بیا ئید ای یلان «ناوار» و پهلوانان کاستیل و مرا کشیان  
و غولان همه اسپانیا ! همه با هم جمع شوید و لشگری بیارائید و در  
برابر من قدم ردی علم کنید . اکنون قلب امیدوار من شجاعت مرا  
صد برابر ساخته از هیچ ارتش و هیچ قدرتی باک ندارم . همه را  
می شکم و همه چیز را خورد می کنم تا لایق مهر و عشق شی من  
محبوبه خود گردم ، تا زمین و آسمان بر خوشنودی و سرافرازی من  
فخر و مباهات کند .

## مجلس دوم

### شاهزاده خانم ولیعهد (تنها)

ای دل بیچاره من ! اکنون راه تو کدامست ؟ آیا هنوز بحرمت خون  
و نژاد خودت سرفرود می آوری و تسلیم می شوی ، حرمتی که عشق  
سوزان تو را چون جنایت ننگین و شرم آوری جلوه میدهد ، یا اینکه  
میخواهی به ندای شکوهمند و دلپذیر عشق گوش فرا دهی . اکنون  
بگو بدانم کدام راه را انتخاب کرده ای و این شاهزاده جگر سوخته  
را بدنبال خود می کشانی ؟ هیهات ، هیهات راه نجاتی نیست :

رودریگ با شجاعت و بردانگی و دل‌آوری که دیشب از خود بروز داد کاملاً لایق و شایسته عشق و همسری منست ولی چکنم او از نژاد شاهان نیست! هیهات، هیهات، ای سرنوشت بیرحم و بی‌تمکین، تو مرا در پنجه قهر خودت درهم می‌شکنی و راه نمیدهی که آرزوی دل من با افتخار و حشمت من دمساز و هم‌آهنگ شود. آه چقدر دردناکست سرنوشت من! دل پر آتش من بفضیلتی آراسته است که باید تا ابد بسوزم و بکام خود نرسم. نه می‌توانم بفضیلت و برازندگی دودمان خود تسلیم شوم و نه می‌توانم راهی برای آشتی دادن سنت بیرحم کهن با لطیف‌ترین آرزوی قلب خودم بجویم. نه می‌توانم شعله عشق خودم را فرو نشانم و نه می‌توانم دست‌بدا مان معشوق بزنم! هیهات، هیهات! باید بسوزم و بسازم!!!

\* \* \*

چه می‌گویم، تردید و وسواس بس است! دورشوا کنون ای عفریت ترس و تردید! اکنون می‌توانم رودریگ را بدون ننگ دوست بدارم و همسری او را طلبکار و آرزومند شوم. مگر نه اینست که او دشمنان سلطنت را در هم شکسته و با شجاعت و جسارت خود کشور و ملت را نجات داده و دو سلطان عالیقدر را در بند و زنجیر کشیده؟ آری، اکنون اولایق تاج و سریر پادشاهی است و با من برابر است. چگونه می‌توانم از او و از دوست داشتن او بگذرم و دست بشویم؟! اکنون لقب «لوسید» که بر او نهاده‌اند بصد اورنگ پادشاهی می‌ارزد و شرف دارد. آری ای دل بیچاره من، اکنون احدی را غیرت این اسرنخواهد بود که تو را از دوست داشتن و خواستن رودریگ، پهلوان آزادی کشور منع کند و او را لایق همسری تو نشمارد! دلیر و هوشیار باش! آری، آری، هیهات، هیهات، رودریگ لایق منست ولیکن هزار افسوس، بنا برخواست و اراده خودم او از



آن شی من است! اراده من آن دو را بگلزار مصفاى عشق رهبرى کرده و دروازه خوشبختی را بروی آنان گشوده است. عشق آنان بحدی جذاب و سوزان و بی انتهاست که حتی خونبهای دون گوسس شجاع نتوانست بین آنان جدائی افکند و هر روز پیوند محبت آنان محکمتر میشود. هیهات، هیهات، پس دیگر امیدی نیست ای دل بیچاره من! سرنوشت قلب من همین است که بسوزم و بسازم، زیرا که اهریمن قهر و کین و انتقام جوئی نیز نتوانست سلطان عشق را مغلوب سازد و از اریکه مهر و سطوت فرود آورد. با وجود خونریزی پدر، شی من هنوز خواستار وستایش گردست قهار ولی محبوبیست که وجود پدر افتخار پدر بزرگوارش را بخاک و خون کشیده است. هیهات هیهات، همین جا بسنده باید کرد و چشم دل از عشق رودریگ فرو بست.

### مجلس سوم

#### شاهزاده خانم - لئونور

شاهزاده خانم

لئونور، بگو بدانم بچه کار آمده‌ای؟

لئونور

شاه بانو، شرفیاب شده‌ام تا شما را تحسین کنم و آفرین بگویم از جهت آرامشی که آخر الامر در روح و جان شما حاصل گشته و فراهم آمده.

شاهزاده خانم

چطور آرامشی، چگونه تسلائی در منتهای غم و تشویش از من توقع داری؟

## لئونور

بانوی من، اگر بزغم شما عشق از امید حیات میگیرد و با خشک شدن نهال امید رخت بورطه هلاک می کشاند، اکنون میتوان گفت که از این پس رودریگ نخواهد توانست نهال امید شما را در چمن زار عشق خود آبیاری کند. البته از نبرد تن بتنی که بیخاطر دادخواهی شی من انجام میدهد اطلاع حاصل فرموده اید. البته میدانید که در این ماجرا یا باید جان بدهد یا بزناشوئی و همسری شی من نائل گردد. بنابراین با خشک شدن چشمه امیدواری بوصول رودریگ، بدون شک شاه بانوی من از بیماری جانسوز عشق شفا خواهند یافت.

## شاهزاده خانم

آه، لئونور، چه میگوئی، مگر درد عشق باین آسانی درمان پذیر است؟!؟!

## لئونور

بانو، مگر هنوز بارقه امیدی در قلب و خاطر شما باقیست؟! بچه چیز می اندیشید و در انتظار چه هستید؟

## شاهزاده خانم

تو در حقیقت میخواهی هر گونه جرعه امید را از قلب من دور کنی! ای بیرحم، مگر نمیدانی که من قادر هستم با هزار حيله و نیرنگ آثار و نتایج مقتضیات مساعدی را که برای وصل و اتحاد رودریگ باشی من فراهم گردیده منقلب سازم و خنثی کنم. لئونور، مگر تو نمیدانی و در نمی یابی که عشق، این فرشته بیرحم شکنجه و عذاب دلها، بیش از یک تیر در ترکش خود دارد و عشاق بی پروا را در راه دسیسه و تزویر یاری و رهبری می کند؟!!

### لئونور

شاه بانو، استدعا دارم کمی بخود آئید و در این مقال مختصری بیاندیشید. اکنون که خونبهای پدر نتوانسته است بین آن دو عاشق و معشوق فراق و جدائی بیاندازد از دست شما چه بر می آید و چه اقدامی میتوانید کرد؟ البته بفرست و فطانت دریافته اید که شی من دیگر امروز از راه کین توزی و انتقام جوئی بتعقیب رودریگ و دادخواهی از بابت خون پدر ادامه نمیدهد. محرک واقعی او در این داستان چیز دیگری است. در جنگ و زورآمائی تن بتنی که باراده و فرمان اعلیحضرت بخاطر رضایت شی من تعیین گردیده، شی من اولین داوطلب را بدون درنگ و مسامحه گزین کرده و در پی آن نیست که از بین یلان و زورآزمایان قوی پنجه ترین آنها را برای انتقام خون پدر انتخاب کند. بلکه دون سانش برای سرور قلب او کافی است، از آنجهت که آن جوان برای اولین بار شمشیر بدست گرفته و شش من در اعماق قلب خویش خامی و تازه کاری او را در این نبرد می پسندد. از آنجا که دون سانش نامی و امتیازی ندارد، شی من خوشنود است و میداند که از اینراه گزندی بمعشوق عزیزش دون رودریگ متصور نیست. در حقیقت برای اسقاط تکلیف باین راه حل متوسل گردیده. البته شاه بانو با مشاهده و مطالعه آرامش شی من دریافته اند که به پیروزی رودریگ اطمینان کامل دارد و ضمناً صبحه گزاردن بدین معنی با اجازه میدهد که بالاخره به بیقراری و دادخواهی خودش با حفظ ظواهر امور خاتمه بخشد.

### شاهزاده خانم

آری، لئونور، اینهمه نکات و دقایقی که تحلیل کردی پر واضح است و دردناک. با اینهمه دل من بطالع شی من رشک سیردو پنهانی

آن قهرمان دلاور را می پرستد و ستایش می کند. بالاخره از تو سؤال میکنم که بکجا باید پناه برم و بچه چیز بیاندیشم؟ راه نجات و فلاح من چیست، چگونه از این رنج و سوزش نجات یابم؟!

### لئونور

بانوی من، راه صحیح اینست که اصل و نسب خودتان را بخاطر آورید و بدانید که شاهزاده ای نمی تواند پست تر از خود را بهمسری اختیار و انتخاب کند. کرامت و مشیت اعلائی خداوندی چنین می پسندد که شاهزاده ای نصیب شما گردد و شما اکنون رعیت زاده ای را دوست میدارید!

### شاهزاده خانم

لئونور، پس تو نمیدانمی که در نهان خانه دل من، معشوق روی عوض کرده و بنقش پر جلال دیگری جلوه میکند. آری لئونور، من دیگر رعیت زاده ای را دوست نمی دارم، بلکه آن پهلوانی رامیپرستم که آنهمه آثار قهرمانی از دلاوری و جسارت او جاری شده و جهانی را باعجاب و حیرت دوچار ساخته! آنکه من در قلبم ستایش میکنم «لوسید» از باب و مالک الرقاب دو سلطان مرا کشی است. آری لئونور، چنین است و من چنین می اندیشم و رنج می برم. لیکن با اینهمه، بدان و آگاه باش، لئونور عزیز، که من آخر الامر بنفس خود چیره خواهم شد و غلبه خواهم کرد، نه بخاطر اندیشه و ملامت دیگران، بلکه بسبب گرمی داشتن و حرمت عشق و احساساتی که بین شی من و رودریگ جاری و حکم فرماست. حتی اگر مقرر شود که بخواهش من و بخاطر من بر سر رودریگ تاج و افسر شاهی بگذارند تا هم سنگ و برابر من شود و تشریفات همقرانی من با او فراهم گردد، باز هم دل من راضی نخواهد شد آنچه را که خود بخشیده ام باز پس ستانم

اکنون، چون اطمینان حاصل است که در این نبرد آزمایشی پیروزی با رودریگ خواهد بود، بیا برویم بار دیگر نعمت و موهبت عشق او را به شی من تسلیم و تقدیم کنیم. ای لئونور، تو نیز میدانی و آگاهی تا چه حد قلب شرحه شرحه من درسوز و گداز است، بیا تماشا کن و بنگر، با چه لذت و سرور، کاری را که خود آغاز کرده ایم بانجام خواهیم رساند و چگونه از شادمانی دیگران دل رنج دیده ما خورسند و شادناک می گردد!

### مجلس چهارم شی من - الویر

#### شی من

بارالها چقدر رنج میشکم! دلم پر خونست و محتاج رحمتم؛ الویر، بنگر، چگونه در بیم و امیدم و نهایت هر چیز بر اتاریک می بینم، قلبم مضطرب و مشوش است و بهیچ چیز نمی توانم دل بستگی پیدا کنم، هر چه در دلم خطور میکند و از دلم میگذرد مقرون بخوف و دهشت است و از بروز آن بیمناک و هراسناکم! دور قیب دلاور بیخاطر من تیغ بدست گرفته و بهم تاخته اند و حال آنکه از هر طرف توفیق و پیروزی فراهم شود برای من بقیمت خون و اشک تمام خواهد شد؛ الویر، درست بنگر و نیک ببانندیش، حکم سرنوشت هر چه باشد باز بزیان منست. اگر دون سانش پیروز شود معشوق خودم را برای همیشه از دست داده ام و اگر برعکس رودریگ حریف را از پای درآورد خون پدرم همچنان بی عوض و بدون انتقام ریخته شده است. بارالها، مرا دریاب و از این گرداب غم

نجات بخش !!

## الویر

بانوی من ، استدعامیکنم ، آرام بنشینید و بی جهت تشویش بدل راه مدهید . زیرا در این ماجرا هر چه پیش آید بسود شماست و روح شما سبکبار خواهد شد . یارودریگک برای شما خواهد ماند یا اینکه خون پدر بزرگوارتان جبران خواهد شد ! بی سبب تا این پایه بی - تابی نکنید ، حکم سرنوشت جاری خواهد شد و بهر حال نتیجه آن مطلوب شماست ، زیرا از یکطرف شرف و افتخار دودمان شما را حفظ خواهد کرد و از سوی دیگر شوی و همسر بر ازنده ای بشما تقدیم میکنند .

## شی من

الویر ، چه میگوئی ، همسر بر ازنده ای ؟ دون سانش را دوست نمیدارم و منفور قلب من است و رودریگک قاتل پدر و مورد خونخواهی من است ! چگونه خوشبختی و همسر بر ازنده برای من طلب میکنی ؟ ! همسر من بحکم تقدیر یا کشنده رودریگک یا قاتل پدرم خواهد بود . از هر سو قسمت من کسی خواهد بود که تیغ خود را بخون عزیزترین کسان من آغشته است ! از هر سو روح و قلب من بیچاره و مشوش است . نتیجه این نبرد برای من از مرگ دردناکتر خواهد بود .

دور از من فکر انتقام و لذت و سرور عشق ! دیگر از جان من چه میخواهید ؟ بقیمت این همه خون دل ورنجوری از شما هر دو بیزارم و انتظاری ندارم و تو ، ای خداوند عز و جل ، ای پروردگار توانا بدرگاه تو پناه می جویم و از تو می خواهم و طلب میکنم که با قدرت بالغه

خودت نتیجه نبرد را نامعلوم سازی و مشیت تو این باشد که هیچیک از هر دو حریف نه غالب شود، نه مغلوب!!

### الویر

بانوی من، هر گز خداوند رحمن با شما چنین معامله‌ای نخواهد کرد زیرا دامنه رحمت او بی پایان است. اگر آنچه شما آرزو دارید برآورده شود و نتیجه نبرد نامعلوم بماند عذاب و شکنجه نوینی برای جان شما فراهم خواهد شد. زیرا همواره مجبور خواهید بود معشوق یگانه خود را بعنوان خونبهای پدر تعقیب کنید و علی‌رغم عواطف قلبی خود باظهار خشم و کین نسبت برودریگ ادامه دهید! هزار بار شایسته تر است که شجاعت بی‌همتای او در این نبرد پیروز گردد و برای شما جواز سکوت فراهم سازد. بهتر اینست که سنت نبرد و ناموس کهن‌زاری دل شما را یکباره پایان بخشد و پادشاه جهان امر فرمایند که شما بدون حسرت و دریغ بندای قلب خودتان گوش فرا دهید و بمراد دل خود برسید.

### شی من

الویر، تو پنداری که اگر رودریگ پیروز شود، من تسلیم خواهم شد؟! وظیفه من بسیار سنگین است، سنت نبرد و اراده شاه نمی تواند قلب مرا از غصه خون پدر تسکین بخشد. آری رودریگ بسهولت بدون سانش فائق خواهد شد، لیکن باین آسانی‌ها بر قلب من و کین توزی من پیروز نتواند گشت! با اینکه خداوندگار ما عشق و همسری مرا جائزه قدرت و لیاقت او تعیین فرموده‌اند، باز حس شرف و خونخواهی من برای او هزاران

دشمن خواهند یافت!!

### الویر

بانو، استدعا میکنم، لختی بر خود بیاندیشید و از خشم خداوند بر حذر باشید! چگونه از پذیرفتن سعادت لذت بخششی که بشما اجازه خواهد داد خشم خود را فرو نشانید امتناع می ورزید و مانند کبوتر بال بریده‌ای از خوشبختی حقیقی می گریزید. خداوندا، من نمیدانم دیگر بالاتر از این چه آرزو دارید! این وظیفه جان کاه از بخت شما چه میخواهد؟ آیا از هلاک رودریگ، دون گومس، آن یل بی همتا دوباره خواهد برخاست و حیات خواهد گرفت؟ زهی خیال محال! آیا یک بدبختی بزرگ برای جان شما کافی نیست. آیا میخواهید فقوانی بر فقدان اول بیافزائید و رنج و نومیدی سنگینی بر نومیدی اول جمع کنید؟ آوخ، بانوی من، گوئی، با این تصمیم مخالف عقل و خرد نمیخواهید لایق دلاور محبوبی که آسمان برای شما نامزد کرده است باشید. بانوی من از خشم آسمان پرهیزید، مبادا خدای نا کرده دست تقا، یر با هلاک و فقدان رودریگ دون سانش را بهمسری شما بر گزیند و تحمیل کند!! بانوی من، بر حذر باشید!

### شی من

الویر، بس است، خواهش میکنم، بقلب مجروح من خنجر آتشین منواز، بگذار بادرد خود بسازم و نمک بریش من میافشان! آری الویر عزیزم، بس است، روح پریشان مرا با این تفأل شوم بیش ازین میازار. من آرزو دارم اگر میسر بشود از هر دوی آنان بگریزم. اگر غیر ازین باشد آرزوی قلب من اینست که رودریگ در این آزمایش پیروز شود. نه از بابت اینکه عشق سوزانی مرا بسوی او



متمایل کرده باشد ، بل از جهت اینکه اگر او بمیرد وجان بجان  
 آفرین! تسلیم کند، من اسیر و گرفتار دون سانش خواهم شد . از  
 اینست که صمیمانه آرزوی فائق شدن رودریگ در دلم قوت گرفته .  
 آه! وای ، الویر ، چه می بینم؟! اینک دون سانش پیش می آید!  
 خاک بر سر من!! مگر ، محبوب من کشته شده!!!

### مجلس پنجم

#### دون سانش - شی من - الویر

#### دون سانش

بر حسب امری که دارم این شمشیر را بخاک پای شما میافکنم . . . . .

#### شی من

چطور، چگونه! این تیغ ننگینی که هنوز بخون رودریگ آغشته  
 است؟! ای خائن پلید، چگونه جرأت کردی در برابر من ظاهر شوی،  
 پس از آنکه با دست خود محبوب قلب وجان مرا بخاک و خون کشیدی؟!  
 اکنون، ای فرشته عشق من گویا شو، دیگر بیم نداشته باش. ازین  
 پس پدرم از من راضی و خشنود است، بی جهت بر خود فشار روا  
 مدار. اکنون شرف دودمانم تضمین گردیده و با این ضربت روح من  
 در ورطه نومیدی غوطه ور است. اما تو ای عشق من آزاد شدی!  
 میتوانی صلاهی محبت دردهی و شیون وزاری تو مباح است.

#### دون سانش

بانو، اجازه بفرمائید، با خون سردی بعرايض من . . . . .

## شی من

هنوز جرأت سخن گفتن داری؟ تو، ای قاتل ننگین قهرمان محبوب  
من، هنوز در برابر چشمان من ایستاده‌ای؟! برو، دور شو، یقین  
اورا بحیله و نیرنگ کشته‌ای، زیرا چنوپهلوانی را بزور بازو نمیتوان  
درهم شکست. برو، دور شو، از من انتظاری نداشته باش. تو خیال  
میکنی بمن خدمتی کرده‌ای؟ هرگز، هرگز، تو با انتقام گرفتن از  
خون پدر من، جان مرا تباه کردی و هستی مرا از من ربوده‌ای!!

## دون سانش

عجب منظره و شگفت داستانیست! بجای اینکه بسخنان من گوش  
فرا دهید.....

## شی من

پس تو می‌خواهی و انتظار داری به لاف زدن و گزافه گوئی تو گوش  
فرا دهم! تو اکنون انتظار داری با فراغت بال و دلی آسوده بدستان  
بیشتری تو، بجنایت خودم و وصف پهلوانی تو گوش بدهم، می‌خواهی  
صدای ناهنجار تو را بشنوم!! هرگز، هرگز، برو، برو، از خانه من و از  
پیش روی من بیرون شو تا دیگر روی تو را نبینم!!!

## مجلس ششم

دون فرنان - دون دی یگ - دون آریاس - دون سانش  
دون آلونس - شی من - الویر

## شی من

اعلیحضرتا، سعی من بی‌هوده است و دیگر نمی‌توانم مکنونات ضمیر  
خودم را از خاطر مبارک مستور و پوشیده دارم. اکنون راز دل من آشکار

گردیده. آری، من رودریگ را دوست میداشتم ولی بخاطر خون پدرم حاضر بودم چنین سر نازنینی را از دست بدهم! اعلیحضرت بخوبی دریافته بودند که چگونه من عشق خودم را فدای وظیفه و شرف خانوادگی کرده بودم. ولی اکنون رودریگ جان داده است و دیگر عطش وظیفه شناسی من و حفظ شرف دودمانم تسکین یافته است. امروز میتوانم با صدای بلند و با افتخار تمام صلاهی عشق دردم و مهر خودم را به رودریگ اعلام کنم. من آن وظیفه شناسی را بوجود مقدسی که سبب ولادت من بوده بدهکار بودم، لیکن اشک های امروزی من نشانه عشق سوزناک من است. آری، دون سانش با دفاع از شرف دودمان من، جان سرا نیز تباه کرده و محبوب گرامی مرا کشته است و طبق شرایط نبرد من اکنون از آن اوستم و به او تعلق دارم! ولیکن، اعلیحضرتا، استدعا دارم آخرین استغاثه و درخواست این کنیز خدمتگزار خود را اجابت فرمائید. استدعا میکنم، شرط اخیر املغی فرمائید. من حاضر مالم و مکننت خودم را در برابر خدمت عظیم و فداکاری دون سانش باو واگذار کنم. اما اجازه فرمائید پس از سرگ رودریگ تنها بخود مشغول باشم و در گوشه دیری و صومعه ای تا آخرین لحظه حیات بخاطر پدرم و محبوب عزیزم سیل اشگ جاری سازم!

### دون دی یگ

اعلیحضرتا، بالاخره ملاحظه میفرمائید که شی من فرزند شجاع مرادوست میدارد! دیگر او بزبان دل<sup>۰</sup> عشق خود را اعلام و اقرار میکند!

## دون فرمان

شی من ، اکنون بتو مزده و بشارت میدهم که محبوب قلب تو نمرده و زنده است ، بلکه دون سانش خلع سلاح شده و گزارش او مقرون بحقیقت نیست .

## دون سانش

اعلیحضرتا، اجازه میخواهم . حقیقت اینست که شدت حساسیت و انتظار به شی من اجازه نداد حقایق را از زبان من بشنود . من بحضور او شتافته بودم گزارش نبرد را برایش تقریر کنم و بگویم که رودریگ، محبوب قلب او، پس از آنکه مرا خلع سلاح کرد، باسعه صدر و بلندهمتی بی نظیر بمن چنین گفت: «دون سانش، برای من گواراتر است پیروزی خودم را ناتمام بگذارم تا اینکه خون شجاع پهلوانی را که بخاطر شی من عزیز جان خود را بخطر انداخته تباه کنم؛ چون اکنون باید برای انجام وظایف خطیر نزد سلطان عظیم الشان بشتابم از تو خواهش دارم بجای من نتیجه نبرد را شخصاً به شی من اعلام کنی و شمشیر خودت را بعلامت شکست پپای او درافکنی!!» اعلیحضرتا بدین ترتیب من ، نزد شی من شتافتم ، لیکن منظره تیغ برهنه، وی را در اشتباه انداخت و تصور نمود که من پیروزمند شده ام و بی درنگ خشم و انقلاب او عشق او را آشکار ساخت . التهاب و هیجان او بحدی شدید و بی کران بود که حقیر فرصت نیافتم یک کلمه بر زبان آورم ! و اما جان نثار با اینکه مغلوب شده ام خود را خوشبخت میدانم، و با اینکه در این داستان زیان و خسران من از حیث عشق بی اندازه است، شکست خودم را دوست میدارم، زیرا مغلوب شدن من مایه توفیق و سرانجام پذیرفتن چنین

عشق زیبا و تمام عیار میگردد.

### دون فرنان

شی من ، فرزند من ، شایسته نیست از چنین عشق باصفا و تمام عیار شرمگین باشی و درپنهان کردن آن تلاش روا داری . اکنون وظیفه خانوادگی تو و حفظ شرف دودمان تو انجام یافته . پدر شجاع و فرزانه ات خرسند و مسرور است و تو مهر فرزندی را در باره او تمام کردی و چندین بار جان محبوب خودت رودریگ را بخطر عظیم دوچار ساختی . پس مشیت خداوند همین بود که رودریگ برای تو بماند و نعمت عشق تو را دریابد . اکنون باید بقوانین و شرایط نبرد تسلیم شوی و همسر عزیزت را که قسمت برای تو گزین کرده بپذیری و تردید روا مداری .

### مجلس هفتم

دون فرنان - دون دی یک - دون آریاس - دون رودریک  
دون آلونس - دون سانش - شاهزاده خانم - شی من  
لئونور - الویر

### شاهزاده خانم

شی من عزیز ، خواهش میکنم ، دیگر چنین اشک سوزان بگونه سریز! برخیز و بدون حسرت و غم ، این پهلوان فاتح و با سخاوت را از دست شاهزاده خودت برسم عالیترین ارمغان دریاب و بپذیراشو .

### دون رودریک

اعلیحضرتا ، ولینعمتا ، استدعا دارم از جسارت من دلتنگ نشوید و اجازه بفرمائید در برابر شما بیای شی من زانو بزنم و نیات خودمرا ابراز کنم :

« شی من ، ای محبوبه من ، اگر اینسان بخاک پای تو در حضور شاه عالیقدر و ولینعمت عظیم الشان خودمان بوسه میزنم بمنظور بازخواست و اجر و پاداش پیروزی خودم نیست ، بلکه بحالت رکوع و تواضع میخواهم دوباره سر خودم را بتو تسلیم کنم . بانوی من ، بدانکه عشق من نه از ناموس نبرد و نه از فرمان سلطان استفاده نخواهد کرد . اگر آنچه تابحال برای جبران خون پدر بزرگوار تو انجام گردیده کافی نیست ، بگو بدانم دیگر چه باید کرد و با چه وسائلی میتوان قلب او را راضی و خوشنود نمود ؟ آیا لازمست که من با هزاران رقیب سرسخت دیگر بجنگم و به پیکار برخیزم و تهور و جسارت خودم را بشرق و غرب جهان بگستریم ؟ آیا لازمست که به تنهایی اردوئی را بشکافم و ارتشی تمام رادرهم شکنم ، وداستان پهلوانی من از داستان پهلوانهای افسانه ای بگذرد ؟ اگر لازمست که از اینطریق جامه ننگ من و جنایت من شسته شود ، آمادهام ؛ بهمه چیز و بهمه گونه مخاطرات و جانبازیها تن میدهم . ولیکن اگر جبران شرف دودمان تو فقط بقیمت خون من حاخل است ، اینک سرخود را فرود می آورم و استدعا دارم با دست نازنین خودت قصاص مرا بدهی و مرا مجازات کنی . دستهای تو تنها حق دارد سر سرفرازی چومرا از تن جدا کند ! انتقام خودت را بستان و از کشتن من هراس و حسرت روا مدار ! کشته شدن بدست تو گواراتر از اینست که از خاطر تو محوشوم و تو مهر مرا از دل خود بزدائی . و چون چنین است مرا قصاص کن و در نهانخانه دل با خود زمره کن که اگر رود ریگ سرادوست نمیداشت ، این چنین با مرگ دمساز نمی شد و از هلاک خود

لذت نمیرد !!!»

### شی من

رودریگ بر پا خیز. اعلیحضرتا، باید اینجا اقرار کنم و پس از آنچه تا کنون بر ملا شد دیگر جای انکار نیست. بیقین رودریگ واجد فضائل و محامد است که نمیتوانم از آن صرف نظر کنم و بگذرم و چون پادشاه جهان فرمان میدهند باید اطاعت کرد. ولیکن با اینهمه آیا اعلیحضرت میتوانند قلباً بدون ندامت ازدواج مرا با رودریگ تجویز و تصویب نمایند؟ اگر من بدین فرمان تسلیم شوم، آیا عدالت سلطان نیز راضی و خورسند است؟! اگر وجود رودریگ برای حفظ و حراست ملک و خدمت بکشور ذیقیمت و مغتنم است، آیا حتماً واجبست که وجود من پاداش و دستمزد چنین خدمتی باشد؟! آیا اعلیحضرت محبوب جائز میدانند که با قبول فرمان و تن دادن به مسری رودریگ تا ابد دستهای خودم را در خون پدر آغشته کنم و شست و شو دهم؟! !!!

### دون فرمان

گردش زمانه همواره اموری را که در وهله اول غیر ممکن و مکروه بنظر میرسد مباح و گوارا ساخته است. رودریگ نعمت عشق و زیبایی تورا بقیمت جان خود فتح کرده و اکنون تو از آن اوستی و چاره‌ای نداری ولیکن از آن راه که بشرف و افتخار دودمان تو دلبستگی دارم، نمیتوانم حکم ناموس و منشور تقدیر را تأخیری جایز شمرم. تأخیر در وصلت شما خللی بقواعد و رسوم وارد نمی‌آورد، بلکه عشق و ایمان رودریگ را بوجود تو راسخ تر میکند. یکسال بتو مهلت میدهیم که اشک سوگواری از دیده

بیفشاتی و حق نعمت پدر بزرگوار خودت را ادا کنی !  
و تو رودریگ، در این زمان باید اسلحه در دست گیری و پس از  
شکستن مراکشیان در سواحل این سامان باید جنگ را بسرزمین  
دشمن بکثانی. بفرماندهی ارتش ما باید آنان را چنان سرکوب و  
قلع و قمع سازی تا دیگر داعیه و جرأت دست اندازی و شبیخون  
بساحت کشور عزیز ما را از خاطر محو سازند؛ و چنان باشد که با  
ذکر لقب پرافتخار «لوسید» از ترس و وحشت بر خود بلرزند و  
بجان خود ایمن نباشند. تو را آقا و «سید» خوانند و باید بسروری  
و پادشاهی خود پذیره شوند. بشرط آنکه ضمن شجاعت ها و کسب  
افتخارات درخشان بعهد محبت شی من پایدار و باوفا بمانی و او را  
از لوح ضمیر و آئینه دل فراموش نکنی. بارشادت و حشمت خود  
چنان کنی که تورا با آغوش باز پذیره شود و در تو آویزد و به  
همسری تو فخر و مباهات کند.

### دون رودریک

بخاطر رضایت و سرافرازی شی من و بیاس خدمت سلطان ، جنگ و  
خطر را با جان و دل استقبال میکنم ! هر چند از اودور میشوم  
ولیکن بیاد او و امید وصل او زنده و خوشنود خواهم زیست .

### دون فرنان

بهمت خود و بعهد و پیمان من اسیدوار باش . در حالیکه مهر و  
صداقت دلدار همراه تست، بگذار گذشت زمان ، شجاعت خودت و  
اعتماد و ایمان پادشاهت ، غبار غمی را که از تو در دل شی من نشسته  
فرونشاند و توفیق تورا در عشق و خوشبختی بکمال رساند .





Publication

№ 347

# Le Cid Cinna-Suréna

3 Tragédies classiques  
de

**Pierre CORNEILLE**

---

Traduites en persan  
par

*Le Docteur Issa SÉPAHBODI*

Professeur à la Faculté des Lettres  
de l'Université de Téhéran.

---

Ouvrage No 2. de la série des  
*«Traductions persanes»*  
des chefs-d'œuvres de la littérature mondiale,  
sous les auspices  
de l'Université de Tehran et de l'Unesco.

---

Imp. de l'Université,  
Tehran 1956



Publication

N<sup>o</sup> 347

# Le Cid Cinna- Suréna

3 Tragédies classiques  
de

**Pierre CORNEILLE**

---

Traduites en persan  
par

*Le Docteur Issa SÉPAHBODI*

Professeur à la Faculté des Lettres  
de l'Université de Téhéran.

---

Ouvrage No 2. de la série des

*«Traductions persanes»*

des chefs-d'œuvres de la littérature mondiale,  
sous les auspices  
de l'Université de Téhéran et de l'Unesco.

---

Imp. de l'Université,

Téhéran 1956